

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

مجموعه مثل ما مثل ماه

کتاب پیامبر تبر آتشین

اعتبار سند: اولویت ۱

تطبیق متن با سند: اولویت ۳

علاوه بر داستان پردازی های زیاد کتاب، برای جریان ص ۱۳ شیر خوردن حضرت ابراهیم از فرشته ای که به شکل مادر ایشان در آمده بود، سندی یافت نشد.

کلیت داستانها جریان های حقیقی و مشهور تاریخ حضرت ابراهیم است ولی جزئیات بسیاری ساخته و پرداخته ی تخیلات نویسنده است.

حیاء القلوب، المجلسی ج ۱ ۳۲۱ باب هفتم

باب هفتم

در بیان قصه های حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام و اولاد امجاد آن حضرت است و در آن چند فصل است

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۲۳

فصل اول در بیان فضایل و مکارم اخلاق و نامهای جلیل و نقش نگین آن حضرت است

به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقول است که: حضرت ابراهیم علیه السلام متیقّظ و آگاه شد به عبرت گرفتن بر معرفت حق تعالی، و احاطه کرد دلایل او به علم ایمان به خدا و او پانزده ساله بود «۱».

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: اول کسی را که در قیامت بخوانند، من خواهم بود، پس از جانب راست عرش خواهم ایستاد و حله سبزی از حله های بهشت در من خواهند پوشانید، پس پدر ما ابراهیم علیه السلام را خواهند طلبید و از جانب راست عرش در سایه عرش بازخواهند داشت و حله سبزی از حله های بهشت در او خواهند پوشانید، پس منادی از پیش عرش ندا خواهد کرد: نیکو پدری است پدر تو ابراهیم، و نیکو برادری است برادر تو علی «۲».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و به سند معتبر از موسی بن جعفر علیه السّلام منقول است که: حق تعالی از هر چیز چهار چیز اختیار فرموده است: از پیغمبران برای شمشیر و جهاد اختیار فرموده است ابراهیم و داود و موسی و مرا؛ و از خانه آبادها چهار خانه آباده را اختیار فرموده است چنانچه در قرآن

(۱). احتجاج ۱/ ۵۰۴.

(۲). امالی شیخ صدوق ۲۶۶؛ مناقب ابن المغازلی ۹۱.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۲۴

مجید فرموده است که: «خدا برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان» «۱». «۲»

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: ابراهیم علیه السّلام از پیغمبرانی است که ختنه کرده متولد شدند «۳»، و ابراهیم اول کسی بود که امر فرمود مردم را به ختنه کردن «۴».

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: ابراهیم علیه السّلام اول کسی بود که مهمانی کرد، و اول کسی بود که موی سفید در ریش او بهم رسید، پرسید: این چیست؟

وحی به او رسید که: این وقار است در دنیا و نور است در آخرت «۵».

بدان که حق تعالی در چند موضع از قرآن مجید فرموده است: «اخذ کرد خدا ابراهیم را خلیل خود» «۶»، و خلیل یار و دوستی را گویند که هیچ گونه خلل در شرایط دوستی نکند، و در سبب آنکه حق تعالی او را خلیل خود گردانید احادیث بسیار وارد شده است از آن جمله:

به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که: خدا برای آن ابراهیم علیه السّلام را خلیل خود فرمود که هیچ کس از او چیزی سؤال نکرد که او را رد کند، و هرگز از غیر خدا چیزی سؤال نکرد «۷».

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: آن حضرت را خدا برای این خلیل خود گردانید که سجده بر زمین بسیار می کرد «۸».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

به سند معتبر از حضرت امام علی النقی علیه السّلام منقول است که: برای این او را خلیل خود

(۱). سوره آل عمران: ۳۳.

(۲). خصال ۲۲۵.

(۳). علل الشرایع ۵۹۴؛ عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۴۲.

(۴). علل الشرایع ۵۹۶؛ عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۴۵.

(۵). امالی شیخ طوسی ۳۳۸.

(۶). سوره نساء: ۱۲۵.

(۷). علل الشرایع ۳۴.

(۸). علل الشرایع ۳۴.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۲۵

گردانید که بسیار صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرستاد «۱».

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: ابراهیم علیه السّلام را خدا خلیل خود نگردانید مگر برای طعام خوراندن به مردم و نماز کردن در شب در هنگامی که مردم در خواب بودند «۲».

مؤلف گوید: در میان این احادیث منافاتی نیست، و آن حضرت را حق تعالی خلیل خود گردانید برای آنکه به مکارم اخلاق بشریّه همگی آراسته بود، و در هر حدیث بعضی از آنها که مدخلیّت عظیم در خلّت داشته برای ترغیب خلق به مثل آن بیان فرموده‌اند.

و به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که: چون خدا ابراهیم علیه السّلام را خلیل خود گردانید، بشارت خلّت را ملک موت آورد در صورت جوانی سفید رو که دو جامه سفید پوشیده بود و از سرش آب و روغن می ریخت، پس

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

چون ابراهیم خواست داخل خانه شود دید که او از خانه بیرون می آید، ابراهیم مردی بود بسیار با غیرت، و چون پی کاری می رفت در را می بست و کلید را با خود برمی داشت، پس روزی پی کاری بیرون رفت و در را بست، چون برگشت و در را گشود ناگاه مردی را دید که ایستاده است در غایت حسن و جمال! پس ابراهیم را غیرت از جا بدر آورد و گفت: ای بنده خدا! کی تو را داخل خانه من کرده است؟

گفت: پروردگار خانه مرا داخل کرده است.

فرمود: پروردگارش احقّ است از من، پس تو کیستی؟

گفت: ملک موتّم.

پس حضرت ابراهیم علیه السّلام ترسید و فرمود: آمده‌ای قبض روح من بکنی؟

گفت: نه، و لیکن خدا بنده‌ای را خلیل خود گردانیده است آمده‌ام که این بشارت را به او برسانم.

ابراهیم فرمود: کیست آن بنده، شاید خدمت او کنم تا بمیرم؟

(۱). علل الشرایع ۳۴.

(۲). علل الشرایع ۳۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۲۶

گفت: تو آن بنده‌ای.

پس آمد به نزد ساره و فرمود: خدا مرا خلیل خود گردانیده است «۱».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: چون رسولان ملائکه از جانب خدا بسوی ابراهیم علیه السّلام آمدند برای هلاک کردن قوم لوط، برای ایشان گوساله‌ای بریان آورد و فرمود: بخورید.

گفتند: نخوریم تا ما را خبر دهی که ثمنش چیست.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

ابراهیم علیه السّلام فرمود: چون خواهید بخورید بگوئید: بسم الله، و چون فارغ شوید بگوئید: الحمد لله.

پس جبرئیل رو کرد به رفقاییش - و ایشان چهار نفر بودند و جبرئیل سرکرده ایشان بود - و گفت: سزاوار است که خدا او را خلیل خود گرداند.

پس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: چون ابراهیم علیه السّلام را در آتش انداختند جبرئیل در هوا او را ملاقات کرد در وقتی که به زیر می آمد و گفت: ای ابراهیم! آیا تو را حاجتی هست؟

فرمود: اما بسوی تو، پس نه «۲».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: ابراهیم علیه السّلام اول کسی بود که از برای او ریگ آرد شد در وقتی که رفت به نزد دوستی که در مصر داشت که از او طعامی قرض کند و او را در منزل خود نیافت و نخواست که باربردار خود را خالی برگرداند، پس همیان خود را پر از ریگ کرد، چون داخل خانه شد چهارپا را با ساره گذاشت و از خجلت به خانه رفت و خوابید، چون ساره همیان را گشود آردی در آن دید که از آن بهتر نتوان بود! آرد را نان پخت و به نزد آن حضرت طعام نیکویی آورد، ابراهیم علیه السّلام فرمود: از کجا آوردی این را؟

عرض کرد: از آن آردی که از نزد خلیل مصری آورده بودی.

(۱). علل الشرایع ۳۵.

(۲). علل الشرایع ۳۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۲۷

ابراهیم فرمود: آن که آرد به من داده است، خلیل من هست اما مصری نیست.

پس به این سبب خدا او را خلیل خود خواند، پس خدا را شکر و حمد کرد و از آن طعام تناول نمود «۱».

و به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: چون روز قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بخوانند و حله سرخی به رنگ گل بر او بپوشانند و او را در جانب راست عرش بازدارند، پس بخوانند ابراهیم علیه السّلام را

و بر او حله سفیدی بپوشانند و در جانب چپ عرش او را بازدارند، پس بطلبند امیر المؤمنین علیه السلام را و حله سرخی بر او بپوشانند و در جانب راست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را بازدارند، پس بطلبند اسماعیل علیه السلام را و حله سفیدی بر او بپوشانند و در جانب چپ ابراهیم علیه السلام بازدارند، پس حضرت امام حسن علیه السلام را بطلبند و حله سرخی بپوشانند و در جانب راست امیر المؤمنین علیه السلام بازدارند، پس بطلبند حضرت امام حسین علیه السلام را و جامه سرخی بپوشانند و در جانب راست امام حسن علیه السلام بازدارند، و همچنین هر امامی را بطلبند و حله سرخی بپوشانند و در جانب راست امام سابق بازدارند، پس شیعیان ائمه را بطلبند و در پیش روی ایشان بازدارند، پس بطلبند فاطمه علیها السلام را با زنانش از فرزندان و شیعیانش و داخل بهشت شوند بی حساب، پس منادی از میان عرش از جانب ربّ العزه از افق اعلی ندا کند: خوب پدری است پدر تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و او ابراهیم است، و خوب برادری است برادر تو و او علی بن ابی طالب علیه السلام است، و نیکو فرزندزاده‌هایند فرزندزاده‌های تو - یعنی حسن و حسین علیهما السلام -، و نیکو جنینی که در شکم شهید شده است جنین تو که آن محسن است، و نیکو امامان راهنمایند ذریت تو: امام زین العابدین علیه السلام ... تا آخر ائمه علیهم السلام، و نیکو شیعه‌اند شیعیان تو، بدرستی که محمد و وصی او و فرزندزاده‌های او و امامان از ذریت او ایشان رستگارانند.

پس امر کنند ایشان را بسوی بهشت، و این است آنکه حق تعالی می فرماید: «هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود در بهشت پس بتحقیق که او رستگار

(۱). تفسیر قمی ۱/ ۱۵۳.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۲۸

است «۱». «۲»

و از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که: حضرت ابراهیم علیه السلام سینه‌اش پهن و پیشانی‌ش بلند بود «۳».

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود: هر که خواهد ابراهیم علیه السلام را ببیند، در من نظر کند «۴».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و در حدیث صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: مردم قبل از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام ریش ایشان سفید نمی شد، پس حضرت ابراهیم علیه السلام روزی موی سفیدی در ریش خود دید گفت: پروردگارا! این چیست؟

وحی به او رسید که: این باعث وقار است.

عرض کرد: خداوندا! وقار مرا زیاد گردان «۵».

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: روزی حضرت ابراهیم علیه السلام چون صبح کرد، در ریش خود موی سفیدی دید گفت: الحمد لله رب العالمین که مرا به این سن رسانید و به یک چشم زدن معصیت خدا نکردم «۶».

و به سند معتبر از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: پیشتر چنان بود که هر چند آدمی پیر می شد ریشش سفید نمی شد، و گاه بود شخصی به مجمعی می آمد که شخصی با پسرانش در آن مجلس حاضر بودند، او پدر را از فرزندان تمیز نمی داد و می پرسید:

کدام یک پدر شما است؟

چون زمان حضرت ابراهیم علیه السلام شد عرض کرد: خداوندا! از برای من علامتی قرار ده

(۱). سوره آل عمران: ۱۸۵.

(۲). تفسیر قمی ۱/ ۱۲۸.

(۳). تفسیر قمی ۲/ ۲۷۰.

(۴). قصص الانبیاء راوندی ۱۵۴.

(۵). علل الشرایع ۱۰۴؛ کافی ۶/ ۴۹۲.

(۶). علل الشرایع ۱۰۴.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۲۹

که به آن شناخته شوم. پس موی سر و ریشش سفید شد «۱».

و به سند معتبر مروی است که محمد بن عرفه «۲» به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد:

جمعی می گویند که ابراهیم علیه السلام ختنه کرد خود را به تیشه بر روی خمی.

فرمود: سبحان الله، چنین نیست که آنها می گویند، دروغ گفتند، بلکه پیغمبران در روز هفتم ناف و غلاف ایشان با هم می افتاد «۳».

و در حدیث دیگر منقول است که: حضرت ابراهیم علیه السلام بسیار ضیافت کننده بود، پس روزی قومی بر او وارد شدند و چیزی نزد او نبود، با خود گفت: اگر چوب سقف خانه را بردارم و بفروشم به نجار، او را بت خواهد تراشید، پس مهمانان را در دار الضیافه نشاند و ازاری با خود برداشت و آمد به موضعی از صحرا و دو رکعت نماز کرد، چون از نماز فارغ شد ازار را ندید، دانست که حق تعالی اسباب او را مهیا فرموده است، چون برگشت به خانه دید ساره چیزی می پزد، فرمود: از کجا آوردی اینها را؟!

ساره گفت: اینهاست که به آن مرد داده بودی بیاورد.

و حق تعالی امر کرده بود جبرئیل را که بگیرد آن ریگ را که در موضع نماز ابراهیم بود و سنگها را که در آنجا ریخته بود در ازار او بگذارد، پس جبرئیل چنین کرد، و حق تعالی ریگها را کاورس مقشّر کرد و سنگهای گرد را شلغم و سنگهای دراز را گزر کرد «۴».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هرگاه یکی از شما به سفر رود از سفر برگردد از برای اهلش چیزی بیاورد، هر چه میسر شود اگر چه سنگی باشد، بدرستی که حضرت ابراهیم هرگاه تنگی در معیشت او بهم می رسید به نزد قوم خود می رفت، پس در بعض اوقات او را تنگی روی داد او به نزد قوم خود رفت ایشان را نیز در تنگی یافت، پس برگشت چنانچه رفته بود، و چون به نزدیک خانه رسید از الاغ فرود آمد و خورجین

(۲). در مصدر «قزعه» آمده است.

(۳). علل الشرایع ۵۰۵.

(۴). الخرائج و الجرائح ۲ / ۹۲۸.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۳۰

را پر از ریگ کرد از شرمندگی ساره، و چون داخل خانه شد خورجین را فرود آورد و افتتاح نماز کرد، ساره آمد و خورجین را گشود دید پر است از آرد، پس خمیر کرد و نان پخت و آن حضرت را ندا کرد که از نماز فارغ شو و بخور، فرمود: از کجا آورده‌ای؟

گفت: از آن آرد که در خورجین بود. پس ابراهیم علیه السلام سر بسوی آسمان بلند کرد که:

شهادت می‌دهم توئی خلیل «۱».

و حق تعالی در قرآن وصف فرموده است ابراهیم را که او «۲» بود، و در احادیث بسیار وارد شده است یعنی: بسیار دعاکننده بوده خدا را «۳».

و در حدیث معتبر منقول است که: یک وقتی بود که در دنیا بغیر از یک نفر کسی خدا را نمی‌پرستید، چنانچه حق تعالی می‌فرماید که **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «۴»** یعنی: «ابراهیم امتی بود، قانت و خاضع بود برای خدا و مایل از دینهای باطل به دین حق و نبود از مشرکان»، حضرت فرمود: اگر دیگری با ابراهیم علیه السلام می‌بود حق تعالی او را با آن حضرت یاد می‌کرد، پس بر این حال ماند مدت بسیار تا خدا او را انس داد به اسماعیل و اسحاق، پس سه نفر شدند «۵».

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی ابراهیم علیه السلام را بنده خود گردانید پیش از آنکه او را امام و پیغمبر گرداند، و پیغمبر گردانید قبل از آنکه او را رسول گرداند، و رسول گردانید قبل از آنکه او را امام گرداند، پس چون همه را برای او جمع کرد فرمود: «من گردانیده‌ام تو را برای مردم، امام» «۶»، چون در چشم ابراهیم علیه السلام این مرتبه بسیار عظیم نمود گفت: «خداوندا! از ذریت من نیز امام قرار ده» «۷»، خدا فرمود:

(۱). تفسیر عیاشی ۱/ ۲۷۷.

(۲). سوره توبه: ۱۱۴؛ سوره هود: ۷۵.

(۳). تفسیر عیاشی ۲/ ۱۱۴؛ مجمع البیان ۳/ ۷۷.

(۴). سوره نحل: ۱۲۰.

(۵). تفسیر عیاشی ۲/ ۱۱۴؛ کافی ۲/ ۲۴۳.

(۶). سوره بقره: ۱۲۴.

(۷). سوره بقره: ۱۲۴.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۳۱

«نمی‌رسد عهد امامت و خلافت به ظالمان» «۱»، یعنی: سقیه و بی‌خرد، امام متقی و پرهیزکار نمی‌تواند بود «۲».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: اول کسی که نعلین در پا کرد ابراهیم علیه السلام بود «۳».

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: مردم در زمان پیش بی‌خبر می‌مردند، چون زمان ابراهیم علیه السلام شد گفت: پروردگارا! برای مرگ علتی قرار ده که میت به آن ثواب یابد و باعث تسلی صاحبان مصیبت شود، پس حق تعالی اول ذات الجنب و سرسام را فرستاد و بعد از آن بیماریهای دیگر را «۴».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ابراهیم علیه السلام پدر مهمانان بود، یعنی مهمان را بسیار دوست می‌داشت، و هرگاه مهمانی نزد او نبود می‌رفت و طلب مهمان می‌کرد، روزی درهای خانه را بست و به طلب مهمان بیرون رفت، چون به خانه برگشت شخصی را شبیه به مردی در خانه دید، گفت: ای بنده خدا! به رخصت که داخل این خانه شده‌ای؟

او سه مرتبه گفت: به رخصت پروردگارم.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

پس ابراهیم علیه السّلام دانست که او جبرئیل است و حمد کرد پروردگار خود را.

پس جبرئیل گفت: حق تعالی مرا بسوی بنده‌ای از بندگانش فرستاده که او را خلیل خود گردانیده است.

ابراهیم علیه السّلام فرمود: بگو کیست آن بنده تا من خدمت او کنم تا بمیرم؟

گفت: تو آن بنده هستی.

ابراهیم علیه السّلام فرمود: چرا حق تعالی مرا خلیل خود کرده است؟

(۱). سوره بقره: ۱۲۴.

(۲). کافی ۱/ ۱۷۵.

(۳). کافی ۶/ ۴۶۲.

(۴). کافی ۳/ ۱۱۱.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۳۲

جبرئیل گفت: از برای آنکه از هیچکس چیزی سؤال نکردی، و از تو هیچکس چیزی سؤال نکرد که بگوئی نه «۱».

و به سندهای صحیح و غیر آن از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که: روزی حضرت ابراهیم علیه السّلام بیرون رفت و در شهرها می گشت که از مخلوقات خدا عبرت گیرد، پس گذشت به بیابانی، ناگاه شخصی را دید که ایستاده است و نماز می کند و صدایش به آسمان بلند شده است و جامه هایش از مو است، پس ابراهیم نزد او ایستاد و از نماز او تعجب کرد، نشست و انتظار کشید تا او از نماز فارغ شود، چون بسیار بطول انجامید او را به دست خود حرکت داد و گفت: من بسوی تو حاجتی دارم، سبک کن نماز را، پس او سبک کرد نماز را، با ابراهیم نشست و ابراهیم از او پرسید که: برای کی نماز می کردی؟

گفت: برای خدا.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

ابراهیم علیه السلام گفت: خدا کیست؟

گفت: آن که خلق کرده است تو را و مرا.

ابراهیم گفت: طریق تو مرا خوش آمد و من دوست دارم با تو برادری کنم از برای خدا، پس بگو منزل تو کجاست که هرگاه خواهیم تو را ملاقات و زیارت کنم، توانم کرد؟

گفت: تو به آنجا نمی توانی آمد، زیرا که در میان دریائی هست که از آنجا عبور نمی توان کرد.

ابراهیم گفت: تو چگونه می روی؟

گفت: من بر روی آب می روم.

ابراهیم علیه السلام گفت: شاید آن کس که آب را برای تو مسخر کرده است از برای من نیز مسخر گرداند، برخیز برویم و امشب با تو در یک وثاق باشیم.

پس چون به نزد آب رسیدند، آن مرد «بسم الله» گفت و بر روی آب روان شد، حضرت ابراهیم نیز «بسم الله» گفت و بر روی آب روان شد، پس آن مرد تعجب کرد و

(۱). کافی ۴ / ۴۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۳۳

چون به منزل آن مرد رسیدند ابراهیم پرسید: تعیش تو از کجاست؟

گفت: میوه این درخت را جمع می کنم و در تمام سال به آن معاش می کنم.

حضرت ابراهیم گفت: کدام روز عظیم تر است از همه روزها.

عابد گفت: روزی که خدا جزا می دهد خلایق را بر کرده های ایشان.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

ابراهیم گفت: بیا دست به دعا برداریم و دعا کنیم که خدا ما را از شرّ آن روز نگاه دارد.

و در روایت دیگر آن است که حضرت ابراهیم گفت که: یا تو دعا کن من آمین بگویم و یا من دعا می کنم و تو آمین بگو.

عابد گفت: از برای چه دعا کنیم؟

ابراهیم گفت: از برای گناهکاران مؤمنان.

عابد گفت: نه.

ابراهیم گفت: چرا؟

عابد گفت: از برای اینکه سه سال است که دعا می کنم و هنوز مستجاب نشده است و دیگر شرم می کنم که از خدا حاجتی بطلبم تا آن مستجاب نشود.

ابراهیم گفت: خدا هرگاه بنده ای را دوست می دارد، دعایش را حبس می کند تا او مناجات کند و سؤال کند از او، و چون بنده را دشمن می دارد زود دعایش را مستجاب می کند یا در دلش ناامیدی می افکند که دعا نکند.

پس ابراهیم پرسید: چه مطلب است که در این مدت از خدا طلبیده ای؟

عابد گفت: روزی در آن جای نماز خود نماز می کردم، ناگاه طفلی در نهایت حسن و جمال گذشت که نور از جبینش ساطع بود و کاکلی از قفا انداخته بود و گاوی چند را می چرانید که گویا روغن بر آنها مالیده بودند، و گوسفندی چند همراه داشت در نهایت فربهی و خوشایندگی، مرا از آنچه دیدم بسیار خوش آمد، گفتم: ای کودک زیبا! از کیست این گاوها و گوسفندها؟ گفت: از من است.

گفتم: تو کیستی؟

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۳۴

گفت: منم اسماعیل پسر ابراهیم خلیل خدا.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

پس دعا کردم و از خدا سؤال کردم که خلیل خود را به من بنماید.

پس حضرت ابراهیم گفت: منم ابراهیم خلیل الرحمن و آن طفل پسر من است.

عابد گفت: الحمد لله رب العالمین که دعای مرا مستجاب کرد.

پس آن شخص هر دو جانب روی حضرت ابراهیم علیه السلام را بوسید و دست در گردن او آورد و گفت: الحال دعا کن تا من آمین بر دعای تو بگویم، پس دعا کرد ابراهیم علیه السلام از برای مؤمنان و مؤمنات از آن روز تا روز قیامت به آنکه گناهان ایشان را بیامزد و از ایشان راضی شود، و آمین گفت عابد بر دعای حضرت ابراهیم.

پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دعای ابراهیم علیه السلام کامل و شامل حال گناهکاران شیعیان ما هست تا روز قیامت «۱».

و در بعضی از روایات وارد است که: نام آن عابد ماریا و او پسر اوس بود و ششصد و شصت سال عمر او بود «۲».

(۱). کمال الدین و تمام النعمه ۱۴۰؛ قصص الانبیاء راوندی ۱۱۵.

(۲). قصص الانبیاء راوندی ۱۱۵.

حیاء القلوب، المجلسی ج ۱ ۳۳۵ فصل دوم در بیان قصه های آن حضرت علیه السلام از هنگام ولادت تا شکستن بتها، و آنچه گذشت میان آن حضرت و ظالمان آن زمان خصوصا نمرود و آزر

فصل دوم در بیان قصه های آن حضرت علیه السلام از هنگام ولادت تا شکستن بتها، و آنچه گذشت میان آن حضرت و ظالمان آن زمان خصوصا نمرود و آزر

به سند حسن بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: آزر پدر ابراهیم منجم نمرود پسر کنعان بود، به نمرود گفت: من در حساب نجوم می بینم که در این زمان مردی بهم رسد و این دین را نسخ کند و مردم را به دین دیگر بخواند.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

نمرود پرسید: در کدام بلاد بهم خواهد رسید؟

گفت: در این بلاد؛ و منزل نمرود در «کوئاریا» بود که دهی از دههای کوفه بوده است.

نمرود پرسید که: آن مرد به دنیا آمده است؟

آزر گفت: نه.

نمرود گفت: پس باید میان مردان و زنان جدائی افکنیم.

پس حکم کرد که مردان را از زنان جدا کنند.

و حامله شد مادر ابراهیم به ابراهیم و حملش ظاهر نشد، و چون نزدیک شد ولادتش گفت: ای آزر! مرا علت مرض یا حیض روی داده است و می‌خواهم از تو جدا شوم، و در آن زمان قاعده چنین بود که در حالت حیض یا مرض زنان از شوهران جدا می‌شدند.

پس بیرون آمد و به غاری رفت، و حضرت ابراهیم علیه السلام در آن غار متولد شد، پس او را مهیا کرد و در قماط پیچید و به خانه خود برگشت و در غار را به سنگ برآورد، پس خداوند قادر حکیم برای ابراهیم در انگشت مهیش شیری قرار داد که او می‌مکید و هر چند گاهی یک مرتبه مادر به نزد او می‌آمد.

و نمرود به هر زن حامله قابله ای موکل گردانیده بود که هر پسری که متولد شد او را بکشند، لهذا مادر ابراهیم از ترس کشتن، ابراهیم را در آن غار پنهان کرده بود، و ابراهیم علیه السلام در روزی آن قدر نمو می‌کرد که دیگران در ماهی آن قدر نمو کنند، تا آنکه در غار سیزده ساله شد، پس مادر به دیدن او رفت، چون خواست که بیرون آید چنگ در او زد و گفت: ای مادر! مرا بیرون بر.

مادر گفت: ای فرزند! اگر پادشاه بداند که تو در این زمان متولد شده‌ای تو را بکشد.

پس چون مادرش بیرون رفت، حضرت ابراهیم علیه السلام خود از غار بیرون آمد و در آن وقت آفتاب فرورفته بود، پس نظرش بر زهره افتاد گفت: این خدای من است، چون زهره فرو رفت گفت: اگر خدای من می‌بود حرکت نمی‌کرد و زایل

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

نمی شد، و گفت: دوست نمی دارم آفلان را، یعنی آنها که غایب می شوند؛ و چون ماه از مشرق طالع شد گفت: این خدای من است این بزرگتر و نیکوتر است از زهره، پس چون حرکت کرد و زایل شد گفت:

اگر هدایت نکند مرا پروردگار من هرآینه خواهم بود از گروه گمراهان؛ پس چون صبح شد و آفتاب طالع شد و شعاعش عالم را روشن کرد گفت: این بزرگتر و نیکوتر است، پس چون حرکت کرد و زایل شد حق تعالی گشود برای حضرت ابراهیم علیه السّلام آسمانها را تا آنکه عرش و هر که بر عرش است دید، و خدا ملکوت آسمانها و زمین را به او نمود، پس در آن وقت گفت: ای قوم! من بیزارم از آنچه شما شریک خدا گردانیده اید، گردانیدم روی خود را بسوی آن کسی که از نو پدید آورده آسمانها و زمین را در حالتی که میل کننده ام از دینهای باطل به دین حق و نیستم از مشرکان.

پس آمد به نزد مادرش، و مادرش او را داخل خانه آزر کرد و در میان فرزندان خود او را رها کرد، چون آزر به خانه آمد و نظرش بر او افتاد به مادر ابراهیم گفت: این کیست که در پادشاهی ملک زنده مانده است و ملک فرزندان مردم را می کشد؟ گفت: این پسر توست در فلان وقت متولد شده که من از تو عزلت کردم.

آزر گفت: وای بر تو! اگر پادشاه این را بداند منزلت من در نزد او برطرف شود؛ و آزر صاحب اختیار و وزیر نمرود بود و از برای او بت می تراشید و به فرزندانش می داد که می فروختند و بتخانه در دست او بود.

پس مادر ابراهیم به آزر گفت: بر تو باکی نیست، اگر پادشاه مطلع نشود فرزند ما می ماند، و اگر مطلع شود من جواب پادشاه می گویم، و هرگاه که آزر بسوی ابراهیم علیه السّلام نظر می کرد محبت عظیم از او در دلش بهم می رسید، و بت می داد به او که بفروشد چنانچه به برادرانش می داد، پس ابراهیم ریسمانی در گردن بت می بست و به زمین می کشید و می گفت: کیست که بخرد چیزی را که نه ضرری به او می تواند رسانید و نه نفعی؟ و در آب و لجن بت را فرومی برد و می گفت: بیاشام و حرف بزن.

پس چون برادرانش اینها را برای آزر نقل کردند، آزر ابراهیم را طلبید و منع کرد اما سودی نبخشید، پس او را در خانه خود حبس کرد و نگذاشت که بیرون رود «۱».

و به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام منقول است که: در روز اول ماه ذیحجه حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام متولد شد «۲».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: پدر حضرت ابراهیم منجمّ نمرود بن کنعان بود، و نمرود بی‌رأی او کاری نمی‌کرد، پس شبی از شبها نظر کرد در ستارگان، چون صبح شد به نمرود گفت: در این شب امر عجیبی دیده‌ام.

نمرود گفت: چه دیدی؟

گفت: دیدم که فرزندی بهم رسد در زمین ما که هلاک ما در دست او باشد، و در اندک زمانی دیگر مادر او به او حامله شود.

پس نمرود تعجب کرد از این امر و گفت: آیا زنان به او حامله شده‌اند؟

گفت: نه.

(۱). تفسیر قمی ۱/ ۲۰۶.

(۲). کافی ۴/ ۱۴۹.

و او در علم نجوم یافته بود که او را به آتش بسوزانند و این را نیافته بود که خدا او را نجات خواهد داد.

پس امر کرد نمرود که مردان را از زنان جدا کنند و مردان از شهر بیرون روند و زنان در شهر باشند، و در همان شب پدر ابراهیم علیه السّلام مجامعت کرد با زوجه خود و نطفه ابراهیم بسته شد، پس گمان برد که همین فرزند خواهد بود، پس طلبید زنان قابله را که هر چه در شکم بود می‌دانستند، و نظر کردند به مادر ابراهیم، پس حق تعالی آنچه در رحم بود بر پشت چسبانید که آن زنان نیافتند و گفتند: ما در شکم این زن چیزی نمی‌بینیم.

پس چون ابراهیم متولد شد پدرش خواست که او را به نزد نمرود برد، زن او گفت: پسر خود را مبر به نزد نمرود که او را بکشد، بگذار من او را به یکی از این غارها ببرم و بیندازم تا اجلش برسد و بمیرد و تو پسر خود را نکشته باشی.

گفت: ببر.

پس مادر ابراهیم علیه السّلام او را به غاری برد و شیر داد و بر در غار سنگی گذاشت و برگشت، پس حق تعالی روزی او را در انگشت مهین خودش مقرر فرمود که انگشت خود را می‌مکید و شیر از آن بهم می‌رسید و می‌خورد، و در روزی آن قدر

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

نشو و نما می کرد که اطفال دیگر در هفته ای می کنند، و در هفته آن قدر نمو می کرد که اطفال دیگر در ماهی می کنند، و در ماهی آن قدر نمو می کرد که اطفال دیگر در سالی، پس مدتها بر این گذشت، روزی مادرش به پدرش گفت: مرا رخصت ده بروم بسوی غار و ببینم چه بر سر فرزند ما آمده است؟ پدر او را رخصت داد، چون مادر داخل غار شد دید که ابراهیم زنده است و چشمهایش مانند دو چراغ روشنی می دهند، پس او را برداشته به سینه خود چسبانید و او را شیر داد و برگشت.

پدرش احوال ابراهیم را جویا شد.

گفت: او را در خاک پنهان کردم و برگشتم.

پس همیشه چنین بود که گاهی به بهانه کاری از پدر ابراهیم غایب می شد و خود را به ابراهیم می رسانید و او را شیر می داد.

چون به حرکت آمد روزی مادرش رفت و او را شیر داد، و چون خواست برگردد جامه اش را گرفت، مادر گفت: چیست تو را؟

گفت: مرا با خود ببر.

گفت: باش تا از پدرت رخصت بگیرم.

پس پیوسته حضرت ابراهیم علیه السلام در آن غیبت شخص خود را مخفی می داشت و امر خود را کتمان می کرد تا آنکه ظاهر شد و علانیه دین خود را ظاهر کرد و خدا قدرت خود را در حق او ظاهر ساخت «۱».

و در روایت دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: ابراهیم علیه السلام و پدر و مادرش از پادشاه طاعی گریختند و مادرش او را زائید در میان تلی چند در کنار نهر عظیمی که او را «حزران» می گفتند، از غروب آفتاب تا آمدن شب، پس چون ابراهیم علیه السلام بر روی زمین قرار گرفت برخاست و دست بر سر و رویش مالید و «اشهد ان لا اله الا الله» بسیار گفت، پس جامه را برداشت و بر دوش گرفت؛ مادرش را از مشاهده این احوال غریبه ترسی عظیم رو داد، پس پیش روی مادر خود به راه افتاد و چشمان خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و استدلال کرد به آن ستاره ها بر خالق آسمان و زمین، چنانچه حق تعالی از او در قرآن مجید ذکر فرموده است «۲».

و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: چون حضرت ابراهیم علیه السلام قوم خود را نهی کرد از بت پرستیدن، و حجتها و برهانها بر ایشان در این باب تمام کرد، و ایشان ترک نکردند، روز عیدی حاضر شد و نمرود و جمیع اهل مملکتش به عیدگاه

رفتند، ابراهیم علیه السلام نخواست که با ایشان بیرون رود پس او را موکل کردند به بتخانه و ایشان بیرون رفتند، چون همه بیرون رفتند ابراهیم طعمای برداشت و داخل بتخانه شد و به نزدیک هر یک از بتها می رفت و می گفت: بخور و حرف بزن! چون جواب نمی گفت تیشه را می گرفت و

(۱). کمال الدین و تمام النعمة ۱۳۸.

(۲). روضة الواعظین ۸۲.

دست و پایش را می شکست تا آنکه با همه آن بتها چنین کرد، پس تیشه را در گردن بزرگ ایشان که در صدر بتخانه بود آویخت.

چون پادشاه و جمیع امرا و لشکر و رعایا از عیدگاه برگشتند، بتهای خود را شکسته دیدند گفتند: هر که این کار را با خدایان ما کرده است، او از ستمکاران بر خود است و کشته خواهد شد.

گفتند: اینجا جوانی هست که ایشان را به بدی یاد می کند و او را ابراهیم می گویند و او فرزند آزر است.

پس او را به نزد نمرود آوردند، نمرود به آزر گفت: با من خیانت کردی و این فرزند را از من مخفی کردی؟

گفت: ای ملک! این عمل مادر اوست و می گوید: من حجتی در این باب دارم، و اگر او نباشد فرزند از برای ما بماند، و الحال دست بر او یافته ای آنچه خواهی با او بکن و دست از کشتن فرزندان مردم بردار.

پس نمرود مادر ابراهیم را طلبید و گفت: چه باعث شد تو را که امر این طفل را مخفی کردی از من تا کرد به خدایان ما آنچه کرد؟

عرض کرد: ای ملک! این را برای مصلحت رعیت تو کردم، چون دیدم که اولاد رعیت خود را می کشتی و نسل ایشان برطرف می شد، گفتم اگر فرزند من آن فرزند باشد که در ستارگان دیده شده است می دهم به پادشاه که او را بکشد و دست از کشتن فرزندان مردم بردارد!

نمرود عذر او را قبول کرد و رأیش را صواب دید، پس به ابراهیم گفت: کی کرده است این کار را نسبت به خدایان ما؟

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

ابراهیم فرمود: بزرگ ایشان کرده است، پس سؤال کنید از ایشان اگر حرف بزنند!

پس مشورت کرد نمروود با قوم خود در باب ابراهیم، گفتند: بسوزانید ابراهیم را و یاری کنید خدایان خود را اگر یاری کننده‌اید.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: فرعون زمان ابراهیم علیه السلام و اصحابش، همه اولاد زنا بودند که بزودی به کشتن پیغمبر راضی شدند؛ و فرعون موسی علیه السلام و اصحابش همه حلال‌زاده بودند که گفتند: او را و برادرش را بگذار و ساحران را جمع کن، و حکم به کشتن ایشان نکردند، زیرا که راضی نمی‌شوند به کشتن پیغمبر یا امام مگر اولاد زنا.

پس حبس کرد ابراهیم را و هیزم برای او جمع کرد، و چون آن روز شد که می‌خواستند او را در آتش اندازند، نمروود و لشکرش همه بیرون آمدند و برای نمروود منظر رفیعی ساخته بودند که از آنجا نظر کند به ابراهیم که چگونه آتش او را می‌سوزاند! چون ابراهیم علیه السلام را آوردند، کسی به نزدیک آتش نمی‌توانست رفت که او را در آتش اندازد، زیرا که مرغ از یک فرسخ راه نمی‌توانست که پرواز کند از بسیاری آن آتش، پس شیطان آمد و منجنیق را تعلیم ایشان کرد.

چون آن حضرت را در منجنیق گذاشتند، آزر آمد و طپانچه بر روی مبارک او زد و گفت: برگرد از آنچه بر آن هستی، او قبول نکرد، در آن حال خروش از آسمان و زمین برآمد و هیچ چیز نماند مگر آنکه طلب یاری آن حضرت کرد.

زمین عرض کرد: خداوندا! به پشت من احدی نیست که تو را عبادت کند بغیر او، می‌گذاری او را بسوزانند؟

ملائیکه گفتند: خداوندا! خلیل تو ابراهیم را می‌سوزانند؟!

حق تعالی فرمود: اگر مرا بخواند اجابت او می‌کنم.

جبرئیل عرض کرد: خداوندا! خلیل تو ابراهیم علیه السلام بر روی زمین احدی نیست که تو را بیرستند بجز او، بر او مسلط کرده‌ای دشمن او را که او را به آتش بسوزانند؟!

حق تعالی فرمود: ساکت شو که این سخن را بنده‌ای مثل تو می‌گوید که ترسد امری از تحت قدرت او بدر رود، او بنده من است، هر وقت که خواهم او را می‌گیرم و اگر مرا بخواند اجابت او می‌کنم.

پس ابراهیم علیه السلام پروردگار خود را به سوره اخلاص خواند: «یا الله یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد نجّی من النار برحمتک».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

پس جبرئیل ابراهیم را ملاقات کرد در میان هوا که از منجنیق جدا شده بود و گفت: ای ابراهیم! آیا تو را بسوی من حاجتی هست؟

ابراهیم فرمود: اما بسوی تو حاجتی ندارم و بسوی پروردگار عالمیان دارم، پس انگشتی به او داد که بر آن نقش کرده بودند: «لا اله الا الله محمد رسول الله ألجأت ظهري الى الله و اسندت امري الى الله و فوضت امري الى الله».

پس حق تعالی وحی فرمود به آتش که **كُونِي بَرْدًا** «۱» یعنی: «سرد باش»، پس در میان آتش دندانهای مبارک آن حضرت از سرما بر هم می خورد تا خدا فرمود **وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ** «۲» یعنی: «و سلامت باش بر ابراهیم»، و جبرئیل آمد و با آن حضرت نشست در میان آتش و مشغول صحبت شدند و اطرافشان همه گل و لاله شد.

چون نمرود لعین نظر کرد و آن حال غریب را مشاهده نمود گفت: کسی که خدائی بگیرد، مثل خدای ابراهیم بگیرد.

در آن وقت یکی از عظمای اصحاب نمرود گفت: من قسم داده بودم بر آتش که نسوزاند او را. ناگاه عمودی از آتش بیرون آمد بسوی آن بدبخت و او را سوخت.

نمرود ملعون ابراهیم علیه السلام را دید که در باغ سبز و خرمی نشسته است و با مرد پیری سخن می گوید، پس به آزر گفت: ای آزر! چه بسیار گرمی است فرزند تو نزد پروردگار خود! و چلپاسه می دمید در آتش، و وزغ آب می برد و بر آتش می ریخت که خاموش کند، و چون حق تعالی وحی نمود به آتش که سرد باش، تا سه روز هیچ آتشی در دنیا گرمی نداشت «۳».

و نیز علی بن ابراهیم روایت کرده است که: چون نمرود، ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت و آتش بر او برد و سلام گردید، نمرود گفت: ای ابراهیم! پروردگار تو کیست؟

فرمود: پروردگار ما آن کسی است که زنده می گرداند و می میراند.

نمرود گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم!

(۱). سوره انبیاء: ۶۹.

(۲). سوره انبیاء: ۶۹.

(۳). تفسیر قمی ۷۱ / ۲.

ابراهیم فرمود: چگونه زنده می‌کنی و می‌میرانی؟

نمرود امر کرد تا دو نفر از آنها که واجب القتل بودند نزد او حاضر ساختند، یکی را گردن زد و دیگری را رها کرد.

ابراهیم علیه السلام فرمود: اگر راست می‌گوئی آن را که کشتی زنده کن. پس ابراهیم فرمود:

پروردگار من آفتاب را از مشرق بیرون می‌آورد، تو از مغرب بیرون آور.

پس مبهوت و عاجز شد آن کافر «۱».

و به سندهای معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: چون ابراهیم علیه السلام را در کفه منجنیق گذاشتند

جبرئیل در غضب شد، حق تعالی به او وحی فرمود: چه چیز تو را به غضب آورد ای جبرئیل؟

عرض کرد: پروردگارا! ابراهیم خلیل توست و بر روی زمین کسی نیست بجز او که تو را به یگانگی بیرستد، بر او مسلط کرده‌ای دشمن خود و دشمن او را.

حق تعالی فرمود: ساکت شو، و تعجیل نمی‌کند مگر بنده‌ای مثل تو که ترسد امری از او فوت شود، اما من پس او بنده من است، هر وقت که خواهم او را می‌گیرم.

پس جبرئیل شاد شد و رو به ابراهیم کرد و گفت: تو را حاجتی هست؟

ابراهیم فرمود: بسوی تو نه.

پس حق تعالی انگشتی برای او فرستاد که در آن شش کلمه نقش بود: «لا اله الا الله محمد رسول الله لا حول و لا قوة الا بالله فوضت امری الى الله اسندت ظهري الى الله حسبي الله»، پس خدا وحی کرد به او که: این انگشتی را در دست کن که من آتش را بر تو سرد و سلامت می‌گردانم «۲».

و به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که: چرا موسی بن عمران علیه السلام چون ریسمانها و عصاهای ساحران فرعون را دید ترسید، و ابراهیم علیه السلام را که

(۱). تفسیر قمی ۸۶ / ۱.

(۲). عیون اخبار الرضا ۵۵ / ۲؛ امالی شیخ صدوق ۳۷۰.

در منجیق گذاشتند و بسوی آتش انداختند نترسید؟

فرمود: ابراهیم علیه السلام استناد و اعتماد داشت بر نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین علیه السلام که در پشت او بودند، لهذا نترسید؛ و موسی آن انوار در صلب او نبودند، به این سبب ترسید «۱».

و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چهار کس پادشاه جمیع روی زمین شدند، دو مؤمن و دو کافر: اما دو مؤمن پس سلیمان بن داود و ذو القرنین بودند، و دو کافر نمرود و بخت النصر «۲».

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: اول منجیقی که در دنیا ساخته شد منجیقی بود که برای حضرت ابراهیم علیه السلام در کوفه ساختند بر سر نهری که آن را «کوئا» می گفتند در قریه ای که آن را «قنطانا» می گفتند، و شیطان آن را ساخت، و چون حضرت ابراهیم علیه السلام را در منجیق نشانند و خواستند که به آتش اندازند جبرئیل آمد و گفت: السلام علیک یا ابراهیم و رحمه الله و برکاته، آیا تو را حاجتی هست؟

گفت: به تو حاجتی ندارم.

پس در آن وقت حق تعالی به آتش ندا کرد که: سرد شو «۳».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: چون آتش برای حضرت ابراهیم علیه السلام افروختند، جانوران زمین همه بسوی خدا شکایت کردند و رخصت طلبیدند که آب بر آن آتش بریزند، خدا هیچ یک را رخصت نداد بغیر از وزغ، پس دو ثلث بدن آن سوخت و یک ثلث باقی ماند «۴».

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که: هفت کسند که عذابشان در قیامت از همه کس بدتر خواهد بود: قابیل که برادر خود را کشت؛ و نمرود که به ابراهیم منازعه کرد در باب

(۱). امالی شیخ صدوق ۵۲۱.

(۲). خصال ۲۵۵.

(۳). تفسیر فرات کوفی ۲۶۳، و در آن به جای «کوئا»، «کونی» آمده است.

(۴). خصال ۳۲۷.

پروردگارش؛ و دو کس از بنی اسرائیل که یهود و نصاری را گمراه کردند؛ و فرعون؛ و ابو بکر و عمر «۱».

و در حدیث دیگر در حکمت خلق پشه فرمود که: حق تعالی آن را روزی بعضی از مرغان قرار داده است؛ و ذلیل گردانید به پشه، جباری را که تمرد و تجبر کرد بر خدا و انکار بر خداوندی او کرد، پس مسلط کرد بر او ضعیفترین خلقتش را تا بنماید به او قدرت و عظمت خود را، پس داخل بینی او شد تا به دماغش رسید و او را کشت «۲».

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به سند معتبر منقول است که: در روز چهارشنبه ابراهیم را در آتش انداختند، و در چهارشنبه مسلط کرد خدا بر نمرود پشه را «۳».

مؤلف گوید: از این احادیث ظاهر می شود که قصه پشه و نمرود واقع است، اما تفصیلش در اخبار معتبره به نظر نرسیده، و اکثر مورخان و بعضی از مفسران ذکر کرده اند که: بعد از نجات حضرت ابراهیم از آتش، نمرود را دعوت به دین حق کرد، آن شقی گفت:

من با خدای تو جنگ می کنم.

پس روزی را برای این امر تعیین کردند و نمرود با لشکر بیکران بیرون آمد و صف کشیدند، و ابراهیم علیه السلام تنها در برابر ایشان ایستاد «۴» تا آنکه حق تعالی پشه ای بی حد فرستاد تا هوا را تیره کردند و بر سر و روی لشکریان تاختند تا آنکه همگی روی به هزیمت گذاشتند و نمرود خجل و منفعل برگشت و باز ایمان نیاورد، تا آنکه حق تعالی پشه ضعیفی را امر فرمود که به دماغ آن ملعون بالا رفته مشغول شد به خوردن مغز سر او، تا آنکه به حدی او را بی تاب کرد که جمعی را موکل کرده بود که گرزهای گران بر سر او می زدند که شاید از آن حالت تسکین یابد، و چهل سال بر این حال ماند و ایمان نیاورد تا

(۱). خصال ۳۴۶.

(۲). احتجاج ۲/ ۲۲۷.

(۳). خصال ۳۸۸؛ علل الشرایع ۵۹۷؛ عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۴۷.

(۴). در هر دو مصدر به جای حضرت ابراهیم، «ملک» آمده است.

به جهنم واصل شد «۱».

و به سندهای معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقول است که: در جهنم وادی است که او را «سقر» می نامند که نفس نکشیده است از روزی که خدا او را خلق کرده است، و اگر حق تعالی او را رخصت دهد که به قدر سوزنی نفس بکشد هرآینه هر چه بر روی زمین است بسوزد، و اهل جهنم همه پناه می برند از گرمی آن وادی و بوی بد آن و قذارت آن و عذابها که خدا در آن مهیا کرده است از برای اهل آن وادی، و در آن وادی کوهی هست که پناه می برند اهل آن وادی از حرارت و گند و قذارت آن کوه و آنچه خدا در آن کوه مهیا کرده است برای اهلش، و در آن کوه دره ای هست که پناه می برند جمیع اهل آن کوه از گرمی آن دره و بوی بد و قذرات آن و آنچه خدا در آن مهیا کرده است از عذابها برای اهل آن دره، و در آن دره چاهی هست که پناه می برند جمیع اهل آن دره از گرمی و گند و قذارت آن چاه و عذابها که خدا مهیا کرده است در آن برای اهلش، و در آن چاه ماری هست که پناه می برند جمیع اهل آن چاه از خباثت آن مار و گند و قذارت آن و آنچه خدا مهیا کرده است در نیشهای آن مار از زهر برای اهلش، و در شکم آن مار هفت صندوق است که در آنها پنج کس از امت های گذشته و دو کس از این امت هستند؛ اما آن پنج نفر:

قابیل است که هابیل را کشت؛ و نمرود که با حضرت ابراهیم محاجه کرد در امر پروردگارش و گفت: من زنده می کنم و می میرانم؛ و فرعون که گفت: منم پروردگار بزرگتر شما؛ و یهودا که یهود را گمراه کرد؛ و بولس که نصاری را گمراه کرد؛ و دو نفر که در این امتند «۲»؛ ابو بکر و عمر است.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: چون حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند دعا کرد خدا را به حق ما، پس خدا آتش را بر او سرد و سلامت گردانید «۳».

(۱). کامل این اثر ۱/ ۱۱۶؛ عرائس المجالس ۹۷، و در آن چهار صد سال به جای چهل است.

(۲). خصال ۳۹۸، و در آن «یونس» به جای «بولس» است.

(۳). قصص الانبیاء راوندی ۱۰۶.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۴۷

و به سندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: دعای حضرت ابراهیم در روزی که او را به آتش انداختند این بود: «یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد توکلت علی الله»، پس حق تعالی به آتش وحی کرد که: سرد و سلامت باش بر ابراهیم، پس سه روز بر روی زمین کسی از آتش منتفع نشد و آب گرم نشد، و عمارت بلندی برای نمرود ساخته بودند، بعد از سه روز با آزر بر آن عمارت برآمد و بر آتش مشرف شد، حضرت ابراهیم علیه السلام را دید در میان باغ سبزی نشسته با مرد پیری سخن می گوید، پس نمرود به آزر گفت: چه بسیار گرامی است پسر تو بر پروردگارش «۱»!

پس نمرود به ابراهیم علیه السلام گفت که: از ملک من بدر رو و با من در یک دیار مباش «۲».

و به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون یوسف علیه السلام به نزد نمرود آمد، گفت: چه حال داری ای ابراهیم؟

گفت: من ابراهیم نیستم، من یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم، و آن همان شخص بود که با ابراهیم محاجه کرد در امر پروردگارش و چهارصد سال جوان بود «۳».

و به سند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که: چون حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند، جبرئیل پیراهنی از بهشت از برای او آورد و در او پوشانید، پس آتش از او گریخت و بر دوش نرجس روئید، و همان پیراهن بود که چون حضرت یوسف علیه السلام آن را بیرون آورد در مصر حضرت یعقوب بوی آن را در اردن شنید و گفت: من بوی یوسف را می شنوم «۴».

مؤلف گوید: منافاتی میان این احادیث نیست، و ممکن است که اینها همه واقع شده باشد و آن دعاها را خوانده باشد، و رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام را شفیع گردانیده

(۱). قصص الانبیاء راوندی ۱۰۵.

(۲). امالی شیخ طوسی ۶۵۹.

(۳). قصص الانبیاء راوندی ۱۳۷.

(۴). محاسن ۲ / ۱۳۱.

باشد، و حق تعالی انگشتی و پیراهنی برای او فرستاده باشد، و ندای برد و سلام به آتش نیز کرده باشد.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: روزی که حضرت ابراهیم بتها را شکست، روز نوروز بود «۱».

و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: به محمد و آل طیبین او خدا نوح علیه السلام را نجات داد از شدت غم عظیم، و به برکت ایشان سرد کرد خدا آتش را بر حضرت ابراهیم و بر او برد و سلام گردانید، و متمکن ساخت او را در میان آتش بر کرسی و فرشهای نرم نیکو که آن پادشاه طاغی مثل آنها را ندیده بود و برای احدی از پادشاهان زمین مثل آن میسر نشده بود، و رویانید دور او از درختان سبز خرم خوش آینده و از گلها و شکوفه ها و سبزه ها آنچه در چهار فصل میسر نشود «۲».

و در حدیث معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: نمرود خواست نظر کند در ملک آسمان، پس چهار کرکس گرفت و تربیت کرد آنها را و تابوتی از چوب ساخت و شخصی را در آن تابوت داخل کرد و پاهای کرکسها را به پایه های تابوت بستند، و در میان تابوت عمودی نصب کردند و بر سر آن عمود گوشتی آویختند پس آن کرکسهای گرسنه به هوای گوشت پرواز کردند و تابوت را با آن مرد به جانب آسمان بالا بردند، و آن قدر او را بلند کردند که چون به زمین نظر کرد کوهها را به مثابه مورچه دید، و چون نظر به آسمان کرد آسمان به حال خود بود، باز بعد از زمانی بسوی زمین نظر کرد بغیر از آب چیزی ندید و چون به آسمان نظر کرد بر همان حال بود که پیشتر می دید، باز مدتی بالا بردند او را تا آنکه چون نظر به زمین کرد هیچ چیز ندید، و چون به آسمان نظر کرد بر حال اول دید، پس در تاریکی افتاد که نه بالای خود را می دید و نه زیر خود را، ترسید و گوشت

(۱). المذهب البارع ۱ / ۱۹۵.

(۲). تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ۲۸۷.

را به زیر تابوت آویخت، پس آن کرکسها سرازیر شدند تا به زمین آمدند «۱».

مؤلف گوید: مشهور میان مورخان آن است که خود نیز در آن قفس با یکی از مخصوصان نشسته بود که کرکسان ایشان را بالا بردند «۲».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: محل ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام «کوئاربا» بود که از محال کوفه بوده است، و پدرش از اهل آنجا بود، و مادر ابراهیم علیه السلام و مادر لوط - یعنی ساره و ورقه - هر دو خواهر بودند و دخترهای لاجج بودند، و لاجج پیغمبر اندازکننده بود اما رسول نبود، و ابراهیم علیه السلام در اول طفولیت بر آن فطرت بود که حق تعالی همه کس را بر آن خلق کرده است تا آنکه خدا او را هدایت نمود به دین خود و برگزید او را، و به تزویج خود درآورد ابراهیم ساره دختر خاله خود را، و ساره گله بسیار و زمینهای گشاده و حال نیکو داشت، و جمیع اموال خود را به حضرت ابراهیم علیه السلام بخشید، و حضرت ابراهیم علیه السلام سعی کرد و آن اموال را به اصلاح آورد و گله و زراعتش بسیار شد به حدی که در زمین کوئاربا کسی حالش از او بهتر نبود.

چون حضرت ابراهیم علیه السلام بتهای نمرود را شکست، نمرود امر کرد او را در بند کشیدند، و امر کرد حظیره ای ساختند و پر کردند حظیره را از هیزم و آتش در آن هیزمها زدند و ابراهیم را در آتش انداختند تا او را بسوزانند و خود دور شدند تا شعله آتش فرو نشست، پس مشرف شدند بر حظیره که حال حضرت ابراهیم را مشاهده نمایند، ناگاه دیدند که حضرت ابراهیم از بند رها شده و به سلامت در میان آتش نشسته است، چون این خبر را به نمرود دادند امر نمود که ابراهیم علیه السلام را از بلاد او بیرون کنند و نگذارند که گله ها و مالهای خود را با خود ببرد.

پس حجت گرفت بر ایشان و حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: اگر گله و مال مرا می گیرید، به من پس دهید آن عمری که من در تحصیل آنها صرف نموده ام، پس مخاصمه را به نزد

(۱). تفسیر عیاشی ۲ / ۲۳۵.

(۲). کامل ابن اثیر ۱ / ۱۱۵؛ عرائس المجالس ۹۶.

قاضی نمرود بردند، قاضی حکم کرد که ابراهیم هر چه در بلاد ایشان تحصیل کرده است به ایشان بگذارد، و بر اصحاب نمرود حکم کرد که عمری که ابراهیم در بلاد ایشان گذرانیده است به او پس دهند.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

چون این قضیه را به نمرود نقل کردند حکم کرد حضرت ابراهیم را از بلاد بیرون کنند و اموالش را به او بدهند و گفت: اگر او در بلاد شما می ماند دین شما را فاسد می کند و ضرر به خداهای شما می رساند.

پس بیرون کردند ابراهیم و لوط علیهما السلام را از بلاد خود به جانب شام، پس حضرت ابراهیم و لوط و ساره علیهم السلام بیرون رفتند و حضرت ابراهیم گفت **إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ** ^۱ «من می روم بسوی پروردگار خود- یعنی به جانب بیت المقدس- بزودی مرا هدایت خواهد کرد».

پس حضرت ابراهیم علیه السلام گله و اموال خود را برداشت و تابوتی ساخت و ساره را در آنجا گذاشت و قفل زد بر آن تابوت- از نهایت غیرتی که برای ساره داشت- و رفت تا آنکه از ملک نمرود بدر رفت و داخل ملک شخصی از قبط شد که او را غرازه ^۲ می گفتند، پس به یکی از عشاران او گذشت، عشار آمد که عشور اموال ابراهیم علیه السلام بگیرد، چون نوبت به تابوت رسید عشار گفت: این تابوت را بگشا تا آنچه در آن هست ما عشور آن را بگیریم.

ابراهیم گفت: آنچه در این تابوت است هر چه خواهی حساب کن از طلا یا نقره و عشرش را از من بگیر و تابوت را مگشا.

عشار گفت: تا نگشایم نمی شود.

پس عشار به جبر در تابوت را گشود، چون ساره را با حسن و جمالی که داشت مشاهده نمود از ابراهیم پرسید: این زن چه نسبت دارد به تو؟

(۱). سوره صافات: ۹۹.

(۲). در مصدر «عراره» است.

گفت: حرمت من و دختر خاله من است.

گفت: چرا او را در این تابوت مخفی کرده ای؟

ابراهیم فرمود: برای غیرت بر او، که کسی او را نبیند.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

عشّار گفت: نمی گذارم از اینجا حرکت کنی تا آنکه حال این زن و تو را به سلطان عرض کنم. پس رسولی بسوی پادشاه فرستاد و حقیقت حال را عرض کرد.

پادشاه فرستاد جمعی را که تابوت را ببرند. ابراهیم علیه السّلام به ایشان فرمود: من از تابوت جدا نمی شوم مگر آنکه جانم از بدنم جدا شود.

چون این خبر را به پادشاه رسانیدند، فرستاد که ابراهیم را با تابوت به نزد او حاضر نمایند، چون ابراهیم و تابوت و جمیع اموال او را به نزد پادشاه بردند، به آن حضرت گفت:

تابوت را بگشا.

فرمود: ای پادشاه! حرمت من و دختر خاله من در این تابوت است و جمیع اموال خود را می دهم که این تابوت را نگشائی.

پس پادشاه به جبر تابوت را گشود، و چون حسن و جمال ساره را دید ضبط خود نتوانست کرد و دست به جانب او دراز کرد.

ابراهیم علیه السّلام رو از او گردانید و گفت: خداوندا! حبس فرما دست او را از حرمت و دختر خاله من.

فورا دستش خشک شد و نتوانست که به ساره رساند و نتوانست که بسوی خود برگرداند، به ابراهیم گفت: خدای تو چنین کرد؟

فرمود: بلی، خدای من صاحب غیرت است و حرام را دشمن می دارد، و چون اراده حرام کردی مانع شد میان تو و اراده تو.

پادشاه گفت: از خدای خود بطلب که دست مرا بسوی من برگرداند که من دیگر متعرض حرمت تو نمی شوم.

ابراهیم علیه السّلام گفت: پروردگارا! دستش را به او برگردان تا دیگر متعرض حرمت من نشود.

پس خدا دستش را به او برگردانید. باز چون نظرش به ساره افتاد ضبط خود نتوانست کرد و دست بسوی او دراز کرد، و باز ابراهیم علیه السّلام از غیرت رو گردانید و دعا کرد، دستش خشک شد و به ساره نرسید.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

پادشاه گفت: خدای تو بسیار صاحب غیرت است و تو بسیار غیوری، پس از خدای خود سؤال کن دست مرا بسوی من برگرداند که اگر دعای تو را مستجاب کند دیگر این کار را نخواهم کرد.

فرمود: سؤال می‌کنم به شرط آنکه اگر که دیگر چنین کاری بکنی از من سؤال نکنی که از برای تو دعا بکنم.

پادشاه قبول کرد و حضرت گفت: خداوندا! اگر راست می‌گویدی دستش را به او برگردان، پس دستش به او برگشت.

چون پادشاه این حال را مشاهده کرد از حضرت ابراهیم علیه السلام مهابتی در دل او افتاد و آن حضرت را بسیار تعظیم و تکریم کرد و گفت: تو ایمنی از آنکه متعرض حرمت تو شوم یا چیزی از اموال تو بگیرم پس هر جا که خواهی برو و لیکن مرا بسوی تو حاجتی است.

ابراهیم گفت: آن حاجت چیست؟

گفت: می‌خواهم مرا رخصت دهی که کنیزک جمیله خوش‌روی عاقل دانائی دارم آن را به ساره ببخشم که خدمت او بکند.

چون حضرت رخصت داد، هاجر مادر اسماعیل را به ساره بخشید.

پس ابراهیم علیه السلام با اهل و اموال خود روانه شد که برود، و پادشاه او را مشایعت نمود و از برای تعظیم ابراهیم و مهابت او در عقب سر او راه می‌رفت، پس حق تعالی وحی فرمود به ابراهیم که: بایست و جلوی پادشاه جباری که تسلط یافته‌ای راه مرو و لیکن او را مقدم دار و از عقب او برو و تعظیم او بکن که او مسلط است و ناچار است از پادشاهی در زمین، یا نیکوکار یا بدکار.

پس ابراهیم علیه السلام ایستاد و به پادشاه فرمود: جلو برو که خدای من در این ساعت به من وحی فرمود که تو را تعظیم کنم و تو را مقدم بدارم و از عقب تو راه روم برای اجلال تو.

پادشاه گفت: خدای تو به تو چنین وحی فرمود؟

ابراهیم علیه السلام فرمود: بلی.

پادشاه گفت: شهادت می‌دهم که خدای تو صاحب رفق و مدارا و بردباری و کرم است و مرا راغب گردانیدی به دین خود.

پس ابراهیم علیه السّلام را وداع کرد و آن حضرت روانه شد تا در اعلای شامات فرود آمد و لوط را در ادنای شامات گذاشت.

و چون دیر شد فرزند بهم رسانیدن ابراهیم به ساره گفت: اگر خواهی هاجر را به من بفروش شاید خدا فرزندی به من عطا فرماید که خلف ما باشد. پس هاجر را از ساره خرید و با او مقاربت کرد، پس اسماعیل علیه السّلام بوجود آمد «۱».

و به سند معتبر منقول است که: مردی از اهل شام از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید از تفسیر قول حق تعالی **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ. وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ** «۲»، فرمود: آنکه از پدرش می‌گریزد در قیامت، ابراهیم است «۳».

مؤلف گوید: در این فصل چند اشکال هست که اشاره به حل آنها ضرور است و تفصیلشان در «بحار الانوار» «۴» مسطور است:

اول آنکه: ظاهر آیات و احادیث آن است که آزر پدر ابراهیم علیه السّلام بوده است و مشهور میان عامه این است، و مشهور میان علمای شیعه بلکه اجماعی ایشان آن است که آزر پدر ابراهیم نبوده است و پدرش تارخ بوده است و تارخ مسلمان بوده است، و جمعی از اکابر علما دعوای اجماع علمای امامیه بر این کرده‌اند، و احادیث بسیار وارد شده است که پدران حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا آدم علیه السّلام همه مسلمان بوده‌اند بلکه همه انبیا و اوصیا بوده‌اند، و چون ابراهیم علیه السّلام جدّ آن حضرت است باید که پدرش مسلمان باشد، و ارباب

(۱). کافی ۸ / ۳۷۰.

(۲). سوره عبس: ۳۴ و ۳۵.

(۳). علل الشرایع ۵۹۶؛ عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۴۵؛ خصال ۳۱۸.

(۴). بحار الانوار ۱۲ / ۴۸.

نسب نیز اتفاق دارند که پدر آن حضرت تارخ بوده است، پس آنچه در قرآن مجید و اکثر اخبار وارد شده است که آزر را پدر گفته‌اند بر سبیل مجاز است که عمّ آن حضرت بوده است، و در میان عرب متعارف است که عم را پدر می‌گویند، یا جدّ مادری آن حضرت بوده است و جد را نیز شایع است که پدر می‌گویند، یا عمّ آن حضرت بوده و بعد از فوت تارخ مادر او را

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

خواسته است و آن حضرت را تربیت کرده است، و به این سبب او را پدر می گفته است، و بعضی از احادیث که قابل تأویل نبوده باشد ممکن است حمل بر تقیه بوده باشد «۱».

دوم آنکه: حق تعالی در قصه ابراهیم علیه السلام فرموده است **فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ** «۲» که مضمونش موافق اخبار آن است که: چون خواستند قوم او به عیدگاه روند، ابراهیم علیه السلام نظری در ستارگان کرد و گفت: بدرستی که من بیمارم و با ایشان نرفت و ماند و بتهای ایشان را شکست، آیا این کلام بر چه وجه بود؟ راست بود یا دروغ؟ بعضی گفته اند: آن حضرت را تب نوبه عارض می شد، نظر کرد در ستارگان و گفت: وقت نوبه من است و من تب خواهم کرد و با شما بیرون نمی توانم آمد.

و بعضی گفته اند: چون آنها منجم بودند، آن حضرت هم به طریقه ایشان نظر به ستارگان کرد و گفت: من در ستاره خود می یابم که بیمار خواهم شد، یا واقعا یا بر سبیل مصلحت و عذر؛ و کلامی که خلاف واقع باشد و بر سبیل مصلحت گفته شود و توریه کنند و در آن قصد صحیحی نکنند، آن دروغ نیست و جایز است، بلکه در بسیاری از جاها واجب می شود برای حفظ نفس خود یا مال خود یا عرض خود یا دیگری.

و بعضی گفته اند: آن حضرت چون نظر کرد در ستارگان که دلالت بر وجود و وحدت صفات کمالیه صانع می کنند و قوم خود را دید که می پرستند ستارگان و بتها را فرمود: من دلم بیمار است و در اندوهم از ضلالت قوم خود «۳».

(۱). مجمع البیان ۲ / ۳۲۱؛ تفسیر فخر رازی ۱۳ / ۳۷.

(۲). سوره صافات: ۸۸ و ۸۹.

(۳). مجمع البیان ۴ / ۴۴۹.

و ظاهر احادیث معتبره بسیار آن است که این کلامی بود بر سبیل مصلحت، و به یکی از این وجوه که مذکور شد یا مذکور خواهد شد، توریه فرمود که از ظاهر آنها این معنی بفهمند و غرض واقعی آن حضرت صحیح باشد، چنانچه در حدیث معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که: چگونه حضرت ابراهیم گفت من سقیمم؟

فرمود: ابراهیم سقیم نبود و دروغ نگفت، و غرضش آن بود که من بیمارم در دین خود و طلب دین حق می کنم یا طلب چاره ای می کنم که دین باطل را بر هم زنم. و در روایت دیگر وارد شده است: یعنی من بیمار خواهم شد و هر که در معرض

مردن است در معرض بیماری است. و در روایت دیگر وارد است: چون در نجوم نظر کرد به علمی که خدا به او عطا کرده بوده و مطلع شد بر واقعه کر بلا و شهادت امام حسین علیه السّلام پس گفت: من بیمارم، یعنی دلم زار و غمگین و بیمار است برای آن واقعه «۱».

سوم آنکه: چون ثابت شد که پیغمبران از اول عمر تا آخر عمر معصومند، پس چه معنی دارد قول ابراهیم در وقتی که دید زهره یا مشتری و ماه و آفتاب را، قوم او می پرسیدند: **هذا ربّی** «۲» یعنی «این پروردگار من است»؟ این سخن به حسب ظاهر کفر است، و این شبهه را به چند وجه می توان جواب گفت:

اول آنکه: این سخنی بود که در نفس خود در مقام تفکر می گفت، چنانچه کسی در مسأله ای فکر کند اول شقی از شقوق را مطمئن نظر قرار می دهد که اگر چنین باشد چون خواهد بود، و بعد از آن فکر می کند تا صحت و بطلانش ظاهر گردد، و مؤید این وجه است آنچه از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: پرسیدند از آن حضرت که: آیا حضرت ابراهیم مشرک شد در آنکه گفت **هذا ربّی** بغیر خدا؟ فرمود: اگر امروز کسی این سخن را بگوید مشرک می شود اما از حضرت ابراهیم شرک نبود زیرا که در طلب پروردگارش بود «۳».

(۱). معانی الاخبار ۲۱۰.

(۲). سوره انعام: ۷۶.

(۳). تفسیر قمی ۱/ ۲۰۷؛ تفسیر عیاشی ۱/ ۳۶۵.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود: هر که غیر ابراهیم در مقام تفکر و طلب دین حق چنین چیزی بگوید مثل او خواهد بود «۱»، و بر این وجه احادیث بسیار دلالت می کند.

وجه دوم آنکه: این سخنی بود که ظاهرش موهم تصدیق بود اما مراد فرض و تقدیر بود و بر سبیل مصلحت چنین فرمود، که اگر در اول انکار می فرمود قوم از او نفرت می کردند و حجت او را قبول نمی کردند، پس در اول حال با ایشان موافقت کرد و این سخن را ادا کرد و غرضش این بود که اگر فرض کنیم که این پروردگار ما باشد آیا می تواند بود. پس استدلال کرد که نمی تواند بود و حجت بر ایشان تمام کرد، و مؤید این وجه است آنچه از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که فرمود: آن سخن هیچ ضرر به ابراهیم علیه السّلام نداشت زیرا که اراده کرد غیر آنچه گفت «۲».

وجه سوم آن است که: این سخن بر سبیل استفهام بود و سؤال، یا حقیقت یا بر سبیل انکار، یعنی: آیا شما می گوئید که این پروردگار من است؟

چنانچه به سند معتبر منقول است که: مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه.

فرمود که: ابراهیم علیه السلام به سه طایفه رسید: یک صنف عبادت زهره می کردند، و یک صنف عبادت ماه می کردند، و یک صنف عبادت آفتاب می کردند، و آن وقتی بود که بیرون آمد از غاری که او را در هنگام ولادت در آنجا پنهان کرده بودند، پس چون پرده شب بر او پوشیده شد زهره را دید گفت: این پروردگار من است؟! بر سبیل انکار و استخبار نه بر وجه تصدیق و اقرار، پس چون کوکب پنهان شد و فرورفت گفت: من فروروندگان را دوست نمی دارم، زیرا که فرورفتن و پنهان شدن از صفات محدث است و از صفات قدیم و واجب الوجود بالذات نیست.

پس چون ماه را نورانی و طالع دید گفت: این خدای من است؟! بر سبیل انکار و

(۱). تفسیر عیاشی ۱/ ۳۶۴.

(۲). تفسیر عیاشی ۱/ ۳۶۵.

استخبار، چون فرورفت گفت: اگر هدایت نکند مرا پروردگار من هرآینه خواهم بود از گروه گمراهان. فرمود: یعنی اگر خدا مرا هدایت نکرده بود از گروه گمراهان بودم.

پس چون صبح شد و آفتاب طالع شد گفت: این خدای من است؟! این بزرگتر است از زهره و ماه! بر سبیل انکار و استخبار و سؤال بود نه بر وجه خبر دادن و اقرار کردن، پس چون آفتاب نیز فرورفت به هر سه صنف که عبادت زهره و ماه و آفتاب می کردند گفت: ای قوم من! بدرستی که من بیزارم از آنچه شما شریک خدا می گردانید، بدرستی که من گردانیدم روی جان و دل خود را بسوی خداوندی که از عدم به وجود آورده است آسمانها و زمین را میل کننده از همه دینهای باطل و خالص گردیده از برای خدا و نیستم من از مشرکان.

و نبود غرض حضرت ابراهیم به آنچه گفت در اول مگر آنکه هویدا گرداند برای ایشان باطل بودن دین ایشان را، و ثابت گرداند نزد ایشان که پرستیدن سزاوار و لایق نیست برای چیزی که به صفت زهره و آفتاب و ماه باشد، بلکه سزاوار است عبادت کردن کسی را که آفریده است اینها را و آفریده است آسمانها و زمین را، و این حجت که او بر قوم خود تمام کرد از

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

جمله آنها بود که حق تعالی او را الهام کرد و به او عطا نمود، چنانچه بعد از ذکر این قصه حق تعالی فرموده است: «و این است حجت ما که عطا کردیم آن را به ابراهیم بر قوم خود» «۱».

مأمون گفت: خدا تو را جزای خیر دهد ای فرزند رسول خدا، چنانچه این عقده را از دل ما گشودی «۲».

و در حدیث معتبر دیگر منقول است که: حضرت ابراهیم علیه السلام متولد شد در زمان نمرود پسر کنعان. و مالک جمیع روی زمین شدند چهار نفر، دو مؤمن و دو کافر: سلیمان و ذو القرنین، نمرود و بخت النصر.

(۱). سوره انعام: ۸۳.

(۲). عیون اخبار الرضا ۱/ ۱۹۷؛ احتجاج ۲/ ۴۲۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۵۸

گفتند به نمرود که: امسال پسری متولد خواهد شد که هلاک تو و هلاک دین تو و هلاک بت‌های تو بر دست او باشد، پس او قابله‌ها بر زنان گماشت و امر کرد که هر پسری که در این سال متولد شود او را بکشند، و مادر ابراهیم علیه السلام به آن حضرت در این سال حامله شد و خدا حمل او را در پشت او قرار داد نه در شکمش، و چون متولد شد مادرش او را در سوراخی در زیر زمین پنهان کرد و سر آن را پوشید و او بزرگ می‌شد بزرگ شدنی که شبیه به اطفال دیگر نبود، و مادرش گاهی از او خبر می‌گرفت، پس ابراهیم از زیر زمین بیرون آمد و اول نظرش به زهره افتاد و ستاره‌ای از آن نیکوتر ندیده بود گفت: این پروردگار من است، پس اندک زمانی که گذشت ماه طالع شد، چون نظرش بر آن افتاد گفت: این بزرگتر است، این پروردگار من است. چون پنهان شد گفت: دوست نمی‌دارم پنهان‌شوندگان را.

پس چون روز شد و آفتاب طالع شد گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است از آنچه دیدم، چون آن نیز فرورفت رو از همه گردانید و رو بسوی پروردگار عالمیان «۱».

مؤلف گوید: این حدیث احتمال وجوه سابقه را هم دارد، و وجوه دیگر نیز هست که در «بحار الانوار» ایراد کردیم «۲»، و اما استدلال آن حضرت به فرورفتن کوكب بر آنکه قابل خدائی نیست به اعتبار این است که چون از كواكب در هنگام طلوع نوری و ضیائی ساطع می‌شود، و هر چند به غروب نزدیک می‌شود کمتر می‌شود، و چون پنهان شود اثر نور و روشنیش از اجسام زایل می‌شود لهذا ایشان در هنگام طلوع آنها را می‌پرستیدند، حضرت ابراهیم علیه السلام استدلال کرد بر بطلان مذهب

ایشان به آنکه چیزی که گاهی نفعش رسد و گاهی نرسد و گاهی هویدا باشد و گاهی ناپیدا باشد قابل پرستیدن نیست، چیزی را باید پرستید که فیض وجود و کمالات همیشه از او فایض است و در افاضه خیرات مشروط به شرطی نیست و ظهور و هویدائی او در وقتی زیاده از وقتی نیست، یا به اعتبار آنکه چیزی که منفک از حوادث نباشد او حادث است، یا به اعتبار آنکه ایشان منجم

(۱). تفسیر عیاشی ۱/ ۳۶۵.

(۲). بحار الانوار ۱۲/ ۵۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۵۹

بودند و ستاره را در وقت طلوع تأثیرش قوی می دانستند، و چون مایل به انحطاط و غروب می شد تأثیرش را ضعیف می دانستند استدلال می فرمود به اینکه چیزی که راه عجز و نقص در آن باشد او صانع اشیا نمی تواند بود چنانچه همه عقول هم به این شهادت می دهد. و وجوه در این باب بسیار است که این کتاب محل ذکر آنها را نیست.

چهارم آنکه: حضرت ابراهیم چگونه فرمود: بزرگ بتها آنها را شکسته است و حال آنکه خود شکسته بود، و این دروغ است، و دروغ بر پیغمبران روا نیست؟

این شبهه را به چند وجه جواب می توان گفت:

اول آنکه: کلام آن حضرت مشروط به شرطی بود، زیرا که چنین فرمود **بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ** «۱» یعنی: «بلکه بزرگ ایشان کرده است، پس از ایشان سؤال کنید اگر حرف می زنند»، پس معنی این است که: اگر ایشان حرف می توانند زد و شعور دارند و قابل پرستیدن هستند پس ممکن است از ایشان صادر شده باشد، پس از ایشان پرسید که کی کرده است؟ و در این کلام نهایت رسوائی ایشان را حاصل شد که چیزی که حرف نزنند و هیچ حرکتی و فعلی را به آن نسبت نتوان داد و دفع ضرری از خود نتواند کرد، چگونه سزاوار معبودیت تواند بود و از او متوقع نفعی یا دفع ضرری تواند بود؟

چنانچه به سند معتبر منقول است که: از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدند، حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام گفت در آخر سخنش **إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ**، معنی این است که: «اگر ایشان سخن گویند پس بزرگ ایشان کرده است»، و ایشان سخن نگفتند و بزرگ ایشان نکرده بود و ابراهیم علیه السلام دروغ نگفت «۲».

دوم آنکه: نسبت فعل به بزرگ ایشان دادن بر سیل مجاز بود، چون باعث ابراهیم بر شکستن اینها این بود که قوم تعظیم ایشان می کردند؛ و چون تعظیم بت بزرگ بیشتر

(۱). سوره انبیاء: ۶۳.

(۲). معانی الاخبار ۲۱۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۰

می کردند، پس آن بیشتر دخل داشت در شکستن آنها، لهذا به آن نسبت داد، و این میان عرب شایع است که فعل را به اسباب دیگر غیر فاعل نسبت می دهند.

سوم آنکه: «کبیر هم» ابتدای سخن باشد، و فاعل فعل مقدر باشد، یعنی کرده است هر که کرده است اگر راست می گوئید که اینها خدایند بزرگشان حاضر است برسید از او که کی کرده است؟

چهارم آنکه: دروغ، کلام خلاف واقعی است که در آن مصلحتی نبوده باشد، و این را ابراهیم علیه السلام برای مصلحت فرمود که ایشان را در حجت عاجز گرداند، چنانچه در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: دروغ نمی باشد بر کسی که در مقام اصلاح باشد، پس این آیه را خواند و فرمود: و الله که ایشان نکرده بودند و ابراهیم علیه السلام دروغ نگفت «۱».

در حدیث دیگر فرمود: خدا دوست می دارد دروغ را در اصلاح، و ابراهیم علیه السلام **بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ** را برای اصلاح گفت و اظهار آنکه ایشان صاحب عقل نیستند «۲».

(۱). کافی ۲ / ۳۴۳.

(۲). کافی ۲ / ۳۴۲.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۱

فصل سوم

در بیان آنکه حق تعالی به ابراهیم علیه السلام نمود ملکوت آسمانها و زمین را، و سؤال کردن آن حضرت از خدا زنده کردن مرده را و آنچه وحی به آن حضرت رسید، و علومی که از او ظاهر شده است در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: چون ابراهیم خلیل را بلند کردند در ملکوت، چنانچه حق تعالی فرموده است:

«چنین نمودیم به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را و از برای اینکه بوده باشد از صاحبان یقین» «۱»، خدا دیده او را قوی گردانید، چون او را بلند کرد نزد آسمان تا آنکه زمین را و هر چه بر روی آن است از ظاهر و پنهان همه را دید پس دید مردی و زنی را زنا می کردند، پس نفرین کرد که ایشان هلاک شوند، پس هر دو هلاک شدند؛ پس دو نفر دیگر را چنین دید، دعا کرد و هر دو هلاک شدند؛ پس دو نفر دیگر را بر این حال دید و دعا کرد و هر دو هلاک شدند؛ و چون خواست به دو کس دیگر نفرین کند حق تعالی وحی فرمود بسوی او که: ای ابراهیم! بازدار دعای خود را از بندگان و کنیزان من، بدرستی که منم آمرزنده مهربان و جبار بردبار، ضرر نمی رساند به من گناهان بندگان و کنیزان من چنانچه نفع نمی رساند به من طاعت ایشان، و ایشان را سیاست و تربیت نمی کنم با آنکه بزودی خشم خود را از ایشان تدارک کنم چنانچه تو می کنی، پس بازدار دعای خود را از بندگان من،

(۱). سوره انعام: ۷۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۲

بدرستی که تو بنده ترساننده بندگان منی از عذاب من و شریک نیستی در پادشاهی من و حافظ و شاهد و نگهبان نیستی بر من و بر بندگان من و من با بندگان خود یکی از سه کار می کنم: یا توبه می کنند بسوی من و توبه ایشان را قبول می کنم و گناهان ایشان را می آمرزم و عیبهای ایشان را می پوشانم؛ یا آنکه عذاب خود را از ایشان باز می دارم برای آنکه می دانم از پشتهای ایشان فرزندانی چند مؤمن بیرون خواهند آمد، پس رفق و مدارا می کنم با پدران کافر و تائی می کنم با مادران کافر و عذاب را از ایشان رفع می کنم تا آن مؤمنان از پشتهای ایشان بیرون آیند، پس چون مؤمنان از صلبها و رحمهای ایشان بیرون آیند و جدا شوند واجب می شود بر ایشان عذاب من و نازل می شود بر ایشان بلای من؛ و اگر نه این باشد و نه آن، پس بدرستی که آنچه من مهیا کرده ام برای ایشان از عذاب خود در آخرت عظیمتر است از آنچه تو از برای ایشان می خواهی در دنیا، زیرا که عذاب من برای بندگانم در خور جلال و بزرگواری من است.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

ای ابراهیم! پس مرا با بندگان خود بگذار که من مهربانترم به ایشان از تو، و مرا با ایشان بگذار که منم جبار بردبار و دانای حکیم، تدبیر می‌کنم ایشان را به علم خود، و جاری می‌کنم در ایشان قضا و قدر خود را «۱».

و نزدیک به این مضمون احادیث بسیار وارد شده است «۲».

و در اخبار صحیح و معتبره بسیار از ائمه اطهار علیهم السّلام منقول است که فرمودند در تفسیر این آیه کریمه **وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ** «۳» که دیده ابراهیم علیه السّلام را آن قدر قوّت دادند که از آسمانها گذشت و گشودند برای او مانعها را از زمین تا دید زمین را و آنچه در زمین بود و آنچه در زیر زمین بود و آنچه در هوا بود، و دید آسمانها را و آنچه در آسمانها بود و ملائکه که حامل آنها بودند و دید عرش و کرسی را و آنچه بر بالای آنها بود، و چنین کردند نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و

(۱). تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام ۵۱۳.

(۲). احتجاج ۱/ ۶۵؛ تفسیر عیاشی ۱/ ۳۶۴؛ تفسیر قمی ۱/ ۲۰۶.

(۳). سوره انعام: ۷۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۳

هر امام از امامان شما چنانچه نسبت به ابراهیم کردند پیشتر «۱».

و احادیث بسیار در این باب در ابواب فضایل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السّلام خواهد آمد ان شاء الله.

و به سند حسن کالصّحیح از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: چون دید حضرت ابراهیم علیه السّلام ملکوت آسمانها و زمین را، ملتفت شد شخصی را دید که زنا می‌کند، نفرین کرد او را پس او مرد، تا آنکه سه کس را دید و هر یک را نفرین کرد و همه مردند، پس خدا وحی نمود به او که: ای ابراهیم! دعای تو مستجاب است پس نفرین مکن بر بندگان من، اگر می‌خواستم ایشان را خلق نمی‌کردم، من خلق کرده‌ام خلق خود را بر سه صنف: یک صنف مرا می‌پرستند و هیچ چیز را با

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

من شریک نمی‌کنند و ایشان را ثواب می‌دهم، و یک صنف دیگری را می‌پرستند پس از تحت قدرت من بدر نمی‌توانند رفت، و یک صنف غیر مرا می‌پرستند و از صلب ایشان جمعی را بیرون می‌آورم که مرا می‌پرستند.

پس ابراهیم علیه السّلام نظر کرد دید مرداری در کنار دریا افتاده است که بعضی از آن در آب است و بعضی بر روی خاک، پس می‌آیند درندگان دریا و از آنچه در آب است می‌خورند، پس چون برمی‌گردند بعضی از آن درندگان بعضی را می‌خورند، و درندگان صحرا می‌آیند و از آن مردار می‌خورند، و چون برمی‌گردند بعضی از آنها بعضی را می‌خورند، پس در آن وقت تعجب کرد ابراهیم علیه السّلام و گفت: خداوند! به من بنما که چگونه زنده می‌کنی مردگان را؟ اینها گروهی چندند که بعضی بعض دیگر را می‌خورند، اجزای این حیوانات چگونه از هم جدا می‌شوند؟

پس خدا به او وحی نمود که: آیا ایمان نداری به آنکه من مرده‌ها را زنده خواهم کرد؟

گفت: بلی، ایمان دارم و لیکن می‌خواهم دل من مطمئن شود؛ یعنی می‌خواهم این را ببینم چنانچه همه چیز را دیدم.

حق تعالی فرمود: بگیر چهار مرغ را و ریزه ریزه کن هر یک را و با یکدیگر مخلوط کن

(۱). بصائر الدرجات ۱۰۶.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۴

اجزای آنها را- چنانچه اجزای این مردار در بدن این حیوانات و درندگان که یکدیگر را خوردند مخلوط شده است- پس بر سر هر کوهی یک جزو بگذار، پس ایشان را بخوان به نامهای ایشان تا بیایند بسوی تو از روی سرعت؛ و به روایت دیگر بخوان ایشان را به نام بزرگ من و قسم ده ایشان را به جبروت و عظمت من «۱»؛ و کوهها ده تا بودند و مرغها خروس و کبوتر و طاووس و کلاغ بودند «۲».

و به سند معتبر منقول است که: مأمون از حضرت امام رضا علیه السّلام پرسید از تفسیر قول حضرت ابراهیم **رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى** «۳»، آن حضرت فرمود: حق تعالی وحی کرد به حضرت ابراهیم علیه السّلام که: بدرستی که من از بندگان خود خلیلی و دوستی خواهم گرفت که اگر از من سؤال کند زنده کردن مردگان را اجابت او خواهم کرد، پس در نفس ابراهیم علیه السّلام افتاد که آن خلیل او خواهد بود، پس گفت: پروردگارا! به من بنما که چگونه زنده می‌کنی مردگان را.

گفت: آیا ایمان نداری؟

گفت: ایمان دارم و لیکن برای اینکه دل من مطمئن گردد بر آنکه من خلیل توام.

خدا فرمود: فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ پس بگیر چهارتا از مرغان فَصْرُهُنَّ إِلَيْكَ پس ایشان را به نزد خود بر و نیکو ملاحظه کن که بعد از زنده شدن بر تو مشتبّه نشوند، یا پاره پاره کن آنها را ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً پس بگردان بر هر کوهی از آنها جزوی را ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً پس بخوان آنها را تا بیایند بسوی تو به سرعت وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «۴» و بدان که خدا عزیز و غالب است بر آنچه اراده نماید و کارهای او همه منوط به حکمت است.

حضرت فرمود: پس گرفت حضرت ابراهیم کرکسی و مرغ آبی و طاووسی و خروسی

(۱). تفسیر عیاشی ۱/ ۱۴۶؛ خصال ۲۶۵.

(۲). تفسیر عیاشی ۱/ ۱۴۲.

(۳). سوره بقره: ۲۶۰.

(۴). سوره بقره: ۲۶۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۵

را، پس ریزه ریزه کرد آنها را و ریزه ها را با هم مخلوط و ممزوج نمود، پس بر هر کوه از کوهها که در دور او بود جزوی گذاشت و آن کوهها ده تا بودند، و منقارهای آن مرغان را در میان انگشتان خود گرفت، پس آن مرغان را به نامهای ایشان خواند و نزد خود دانه و آبی گذاشت، پس پرواز کرد اجزای آن حیوانات بعضی بسوی بعضی تا بدنهای درست شد و هر بدنی متصل شد و چسبید به گردن و سر خود، پس حضرت ابراهیم علیه السلام دست از منقارهای آن مرغان برداشت پس پرواز کردند و بر زمین نشستند و از آن آب خوردند و از آن دانه برچیدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! زنده کردی ما را خدا تو را زنده گرداند، حضرت ابراهیم گفت: بلکه خدا مردگان را زنده می کند و او بر همه چیز قادر است «۱».

و در حدیث معتبر دیگر منقول است که: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از تفسیر این آیه، فرمود: هدهد و صرد و طاووس و کلاغ را گرفت و ذبح کرد و سرهایشان را جدا کرد، پس در هاون گذاشت بدنهای آنها را با پر و استخوان و گوشت

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و نرم کوبید که اجزای آنها همگی با یکدیگر مخلوط شد، پس ده جزو کرد و بر ده کوه گذاشت و نزد خود دانه و آبی گذاشت، پس منقار آنها را در میان انگشتان خود گرفت و گفت: بیایید بزودی به اذن خدا، پس پرواز کرد بعضی از اجزا بسوی بعضی گوشتها و پرها و استخوانها تا درست شدند بدنهای چنانچه بودند، و هر بدنی آمد چسبید به گردن خود، پس حضرت ابراهیم دست از منقارشان برداشت و بر زمین نشستند و از آن آب آشامیدند و از آن دانه ها برچیدند.

پس گفتند: ای پیغمبر خدا! زنده کردی ما را خدا تو را زنده کند.

پس حضرت ابراهیم گفت: بلکه خدا زنده می کند و می میراند.

حضرت فرمود: این تفسیر ظاهر آیه است و تفسیرش در باطن آن است که بگیر چهار نفر از آنها که گنجایش فهمیدن و ضبط کردن سخن داشته باشند، پس علم خود را به ایشان بسپار و بفرست ایشان را به اطراف زمینها که حجت های تو باشند بر مردم، و هر وقت که

(۱). عیون اخبار الرضا ۱/ ۱۹۸؛ توحید شیخ صدوق ۱۳۲؛ احتجاج ۲/ ۴۲۶.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۶

خواهی که به نزد تو بیایند ایشان را بخوان به نام بزرگتر خدا تا بیایند بزودی به نزد تو به اذن خدای عز و جل «۱».

و در حدیث معتبر دیگر فرمود: ابراهیم علیه السلام هاونی طلبید و همگی مرغان را نرم کوبید و سرهایشان را نزد خود نگاه داشت، پس خدا را خواند به آن نامی که او را امر فرموده بود خدا که بخواند، پس نظر می کرد به اجزای پرها که چگونه از میان جزوها از کوهی به کوهی پرواز می کنند و رگ های هر یک بیرون می آیند و به بدنهای متصل می شوند تا بالهایشان تمام شد، پس یکی بسوی حضرت ابراهیم پرواز کرد، ابراهیم علیه السلام سر دیگر را نزدیک او برد، قبول نکرد و به سر خود متصل شد «۲».

به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: گرفت شتر مرغ و طاووس و مرغ آبی و خروس را و پرهاشان را کند بعد از کشتن و در هاون گذاشت و کوبید و متفرق کرد اجزایشان را بر کوه های اردن، و در آن روز ده کوه بود، و بر هر کوهی جزوی از آنها گذاشت و ایشان را به نامه های ایشان خواند، پس آمدند به سرعت بسوی او «۳».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

مؤلف گوید که: اختلافی در تعیین مرغها واقع شده است، شاید بعضی محمول بر تقیه باشد و به طریق روایات عامه وارد شده باشد، و محتمل است که این امر چند مرتبه واقع شده باشد و لیکن بعید است و شبهه‌ای که در این باب وارد می‌آید که چگونه حضرت ابراهیم را شبهه در باب زنده کردن خدا مردگان را عارض شد تا چنین سؤالی کرد؟ بر چند وجه جواب گفته‌اند:

اول آنکه: چنانچه از راه دلیل و برهان علم داشت، می‌خواست که از راه مشاهده و عیان نیز بداند، چنانچه در حدیث معتبر منقول است که: پرسیدند از حضرت امام رضا علیه السلام از قول ابراهیم علیه السلام که گفت: «و لیکن برای آنکه دل من مطمئن شود»، آیا در دلش شکی بود؟

(۱). تفسیر عیاشی ۱/ ۱۴۵؛ خصال ۲۶۴.

(۲). تفسیر عیاشی ۱/ ۱۴۴.

(۳). تفسیر عیاشی ۱/ ۱۴۳.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۷

فرمود که: نه، لیکن از خدا زیادتى در یقین خود می‌خواست «۱».

و همین مضمون از حضرت امام موسی علیه السلام نیز منقول است «۲».

دوم آنکه: اصل زنده کردن را می‌دانست، چگونگی آن را می‌خواست بداند که به چه نحو می‌شود.

سوم آنکه: در احادیث سابقه گذشت که می‌خواست بداند که او خلیل خداست یا نه.

چهارم آنکه: نمرود از او طلبید که مرده را زنده کند و او را تهدید کرد که اگر نکند او را بکشد، خواست که به اجابت مسئول او، دلش از کشتن مطمئن شود، و حق آن دو وجه است که در احادیث معتبره گذشت.

و شیخ محمد بن بابویه رحمه الله ذکر کرده است که: از محمد بن عبد الله بن طیفور شنیدم که می‌گفت در قول ابراهیم علیه السلام رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى که: حق تعالی امر فرمود ابراهیم را که زیارت کند بنده‌ای از بندگان شایسته او را، پس

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

چون به زیارت او رفت و با او سخن گفت، آن شخص گفت: خدا را در دنیا بنده ای هست که او را ابراهیم می گویند و خدا او را خلیل خود گردانیده است.

ابراهیم علیه السلام فرمود: علامت آن بنده چیست؟

گفت: خدا برای او مرده، زنده خواهد کرد.

پس ابراهیم گمان برد که او باشد، پس سؤال کرد از خدا که مرده را برای او زنده کند.

حق تعالی فرمود: آیا ایمان نداری؟

عرض کرد: بلی و لیکن می خواهم دل من مطمئن شود که من خلیل توام- و می گویند که می خواست برای او معجزه باشد چنانچه پیغمبران دیگر را بود- و ابراهیم سؤال کرد از خدایش که مرده را برای او زنده گرداند و خدا او را امر کرد که برای او زنده را بمیراند، یعنی پسرش اسماعیل را ذبح کند، و خدا امر فرمود او را که چهار مرغ را ذبح کند

(۱). تفسیر عیاشی ۱/ ۱۴۳.

(۲). کافی ۲/ ۳۹۹؛ تفسیر برهان ۱/ ۲۵۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۸

(طاووس، کرکس، خروس و مرغ آبی)؛ پس طاووس زینت دنیا بود، و کرکس طول امل بود چون عمر او بسیار دراز می شود، و مرغ آبی حرص بود، و خروس شهوت بود، پس گویا خدا فرمود: اگر دوست می داری که دلت زنده شود و با من مطمئن گردد پس بیرون ببر این چهار چیز را از دل خود و اینها را از نفس خود بمیران که اینها در هر دلی که هست با من مطمئن نمی شود.

من پرسیدم از او که: چگونه خدا از او پرسید که: آیا ایمان نداری، با آنکه دانا بود به حال او و می دانست که او ایمان دارد؟

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

جواب گفت: چون سؤال ابراهیم علیه السّلام موهم آن بود که او شک داشته باشد، خدا خواست این توهّم از او زایل شود و این تهمت از او مرتفع گردد، این سؤال از او کرد تا او اظهار کند من شک ندارم و برای زیادتى یقین سؤال می‌کنم یا برای امور دیگر که گذشت «۱».

مؤلف گوید: این سخنان ابن طیفور که مستند به حدیث نیست، محلّ اعتماد نیست، لیکن چون آن شیخ بزرگوار نقل کرده بود ما نیز ایراد کردیم.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: صحف ابراهیم علیه السّلام در شب اول ماه رمضان نازل شد «۲».

و از ابو ذر رحمه الله منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حق تعالی بر ابراهیم علیه السّلام بیست صحیفه فرستاد.

ابو ذر گفت: یا رسول الله! چه بود صحیفه‌های ابراهیم؟

فرمود: همه مثلها و حکمتها بود و در آن صحف بود این نصایح:

ای پادشاه امتحان کرده‌شده مغرور! من نفرستاده‌ام تو را برای اینکه جمع کنی دنیا را بعضی بسوی بعضی، و لیکن فرستاده‌ام تو را برای اینکه رد کنی از من دعای مظلومان را، که من رد نمی‌کنم دعای ایشان را اگر چه از کافری باشد.

(۱). خصال ۲۶۵؛ علل الشرایع ۳۶. و در هر دو مصدر «محمد بن عبد الله بن محمد بن طیفور» است.

(۲). کافی ۲ / ۶۲۹.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۶۹

و بر عاقل لازم است تا عذری نداشته باشد آنکه او را چهار ساعت بوده باشد: ساعتی که در آن ساعت مناجات کند با پروردگار خود؛ و ساعتی که در آن ساعت حساب نفس خود بکند که چه کرده است از نیکی و بدی؛ و ساعتی که تفکر نماید در آن ساعت در آنچه خدا به او عطا کرده است از نعمتهای نامتناهی؛ و ساعتی که در آن ساعت خلوت کند برای بهره نفس خود از حلال، و بدرستی که این ساعت یآوری است او را بر ساعتی دیگر، و راحت و آسایشی است برای دلها.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و بر عاقل لازم است که بینا باشد به زمانه خود و اهل آن، و پیوسته متوجه اصلاح کار خود باشد و نگاهدارنده زبان خود باشد از آنچه نباید گفت، پس بدرستی که کسی که کلام خود را از عمل خود حساب کند کم می شود سخن او مگر در چیزی که نفعی به حال او داشته باشد.

و بر عاقل لازم است که طلب‌کننده باشد سه چیز را: مرمت معاش دنیای خود با تحصیل کردن توشه برای آخرت خود با لذت یافتن در چیزی که حرام نباشد.

ابو ذر گفت که: آیا در آنچه خدا فرستاده است چیزی هست از آنها که در صحف حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام بوده باشد؟

فرمود: ای ابو ذر! بخوان این آیات را قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى. وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى. بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى. إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى. صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى «۱» یعنی: «بتحقیق که رستگاری یافت هر که زکات داد یا خود را از کفر و معصیت پاک کرد، و یاد کرد پروردگار خود را پس نماز کرد، بلکه شما اختیار می کنید زندگانی دنیا را، و آخرت نیکوتر و باقی‌تر است، بدرستی که این ثبت است در صحیفه‌های پیشین، صحیفه‌های ابراهیم و موسی» «۲».

و به سند صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر قول خدا وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي

(۱). سوره اعلی: ۱۴-۱۹.

(۲). خصال ۵۲۴؛ معانی الاخبار ۳۳۴؛ عرائس المجالس ۱۰۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۷۰

وَقَفَى «۱» که ترجمه‌اش این است: «و ابراهیم آن که او تمام کرد آنچه او را به آن مأمور ساخته بودند»، یا «بسیار وفا کرد به آنچه با خدا عهد کرده بود»، حضرت فرمود: هر صبح و شام این دعا می خواند: «اصبحت و ربی محمودا اصبحت لا اشرک بالله شیئا و لا ادعو مع الله الها آخر و لا اتخذ معه ولیا»، پس به این سبب او را بنده شکور نامیدند «۲».

و به سند معتبر منقول است که: مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام پرسید از تفسیر قول حق تعالی وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ^{«۳»} که ترجمه اش آن است: «یادآور وقتی را که امتحان کرد ابراهیم را پروردگارش به امری چند، پس تمام کرد آنها را»، پرسید: آن کلمات چیست؟

فرمود: همان کلماتی است که حضرت آدم از پروردگارش قبول کرد و توبه اش مقبول شد، گفت: پروردگارا! سؤال می‌کنم از توبه حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که توبه مرا قبول کنی، پس خدا توبه او را قبول فرمود.

مفضل گفت: چه معنی دارد فَأَتَمَّهُنَّ؟

فرمود: یعنی پس تمام کرد ایشان را تا قائم آل محمد علیهم السلام دوازده امام که نه تا از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام اند ^{«۴»}.

و ابن بابویه رحمه الله فرموده: آنچه در این حدیث وارد است یک وجه است برای این کلمات، و کلمات را وجوه دیگر هست:

اول: یقین؛ چنانچه حق تعالی فرموده است که: «نمودیم به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را از برای آنکه بوده باشد از صاحبان یقین» ^{«۵»}.

دوم: معرفت به قدیم بودن خالقش و یگانه دانستن او و منزّه دانستن او از شباهت به

(۱). سوره نجم: ۳۷.

(۲). علل الشرایع ۳۷.

(۳). سوره بقره: ۱۲۴.

(۴). معانی الاخبار ۱۲۶؛ مجمع البیان ۱/ ۲۰۰؛ تفسیر برهان ۱/ ۲۴۷.

(۵). سوره انعام: ۷۵.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

مخلوقات در وقتی که نظر کرد به ستاره و آفتاب و ماه و استدلال کرد به فرورفتن هر یک از آنها بر آنکه حادثند، و به حدوث آنها بر آنکه آفریننده‌ای دارند.

سوم: شجاعت؛ و در حکایت شکستن بتان شجاعت او هویدا شد، چنانچه خدا فرموده است که: «در وقتی که با پدرش و قومش گفت: چیست این تمثالها و صورتها که شما آنها را ملازمت می‌کنید و بر عبادت آنها اقامت می‌نمائید؟ گفتند: یافته‌ایم پدران خود را که ایشان را می‌پرستیدند، گفت: بتحقیق که بوده‌اید شما و پدران شما در گمراهی هویدا، گفتند: آیا به جد می‌گوئی آنچه می‌گوئی یا لعب و بازی می‌کنی؟ گفت: بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است که همه را از عدم به وجود آورده است، و من بر این از گواهانم، و الله که کیدی در باب بتهای شما خواهم کرد بعد از آنکه شما پشت کنید، پس چون ایشان به عیدگاه رفتند همه را ریزه ریزه کرد بغیر از بت بزرگ ایشان، که شاید بعد از برگشتن از او سؤال کنند و حجت بر ایشان تمام کند» **«۱»**، و مقاومت یک تن تنها با چندین هزار کس، تمام شجاعت است.

چهارم: حلم و بردباری؛ چنانچه حق تعالی فرموده است: «بدرستی که ابراهیم بردبار و بسیار آه‌کشنده یا دعاکننده و بازگشت‌کننده بسوی خدا بود» **«۲»**.

پنجم: سخاوت و جوانمردی؛ چنانچه حق تعالی در حکایت مهمانان او یاد فرموده است **«۳»**.

ششم: عزلت و دوری کردن از اهل بیت و خویشان از برای خدا؛ چنانچه خدا فرموده است که: «ابراهیم به آزر و قوم خود گفت که: اعتزال و دوری می‌کنم از شما و از آنچه می‌خوانید آنها را بغیر از خدا، و می‌خوانم پروردگار خود را و او را عبادت می‌کنم» **«۴»**.

هفتم: امر به نیکی و نهی از بدی کردن؛ چنانچه حق تعالی فرموده است: «ابراهیم به

(۱). سوره انبیاء: ۵۲-۵۸.

(۲). سوره هود: ۷۵.

(۳). سوره ذاریات: آیه ۲۴ به بعد.

(۴). سوره مریم: ۴۸.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۷۲

آزر گفت: ای پدر! چرا می پرستی چیزی را که نه می شنود و نه می بیند و هیچ فایده تو را نمی بخشد، ای پدر! بدرستی که آمده است مرا از علم آنچه نیامده است تو را، پس متابعت کن مرا تا هدایت کنم تو را به راه راست، ای پدر! عبادت شیطان مکن بدرستی که شیطان بود برای رحمان بسیار معصیت کننده، ای پدر! می ترسم که مس کند تو را عذابی از جانب خداوند رحمان پس بوده باشی ولی شیطان» «۱».

هشتم: بدی را به نیکی دفع کردن؛ «در هنگامی که آزر به او گفت: آیا نمی خواهی تو خدایان ما را ای ابراهیم؟! اگر ترک نکنی این را البته تو را سنگسار کنم و از من دور شو زمانی بسیار، پس او در جواب گفت: بزودی طلب آمرزش کنم از برای تو از خدای خود، بدرستی که او نسبت به من مهربان است و نیکوکار» «۲».

نهم: توکل؛ چنانچه گفت: «آنچه می پرستید شما و پدران گذشته شما پس همه دشمن منند مگر خداوند عالمیان که مرا خلق کرده است، پس او مرا هدایت می کند و او مرا طعام می دهد و آب می دهد، و چون بیمار می شوم پس او مرا شفا می دهد، و آن که مرا می میراند پس در قیامت زنده می گرداند، و آن که طمع دارم که بیمارزد گناه مرا در روز جزا» «۳».

دهم: حکم و منسوب شدن به صالحان؛ چنانچه گفت: «پروردگارا! ببخش به من حکمی و ملحق گردان مرا به صالحان» «۴» که رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام اند، و گفت:

«بگردان برای من لسان صدقی در پسینیان» «۵» یعنی: ذکر خیری، و مراد از لسان صدق، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است چنانچه خدا در جای دیگر فرموده است وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا «۶».

(۱). سوره مریم: ۴۲-۴۵.

(۲). سوره مریم: ۴۶-۴۷.

(۳). سوره شعراء: ۷۵-۸۲.

(۴). سوره شعراء: ۸۳.

(۵). سوره شعراء: ۸۴.

(۶). سوره مریم: ۵۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۷۳

یازدهم: امتحان در جان؛ در وقتی که او را در منجیق گذاشتند و به آتش انداختند.

دوازدهم: امتحان در فرزند؛ در وقتی که حق تعالی امر کرد او را به ذبح اسماعیل.

سیزدهم: امتحان در زن؛ در هنگامی که خدا خلاص کرد حرمتش را از غرازه قبطی.

چهاردهم: صبر بر کج خلقی ساره.

پانزدهم: خود را در طاعت خدا مقصر دانستن؛ در آنجا که دعا کرد که: «مرا خوار مکن در روزی که مردم مبعوث می شوند»

«۱».

شانزدهم: نراحت؛ چنانچه خدا فرموده است که: «نبود ابراهیم یهودی و نه نصرانی و لیکن مایل بود از دینهای باطل و مسلمان و منقاد حق بود و نبود از مشرکان» «۲».

هفدهم: جمع کردن اشراط همه طاعات؛ در آنجا که گفت: **إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ** «۳» یعنی: «بدرستی که نماز من و ذبیحه من یا حج من یا طاعات من و زندگی و مردن من خالص است برای خداوندی که پروردگار عالمیان است، نیست او را شریکی و به این امر کرده شده ام و من از انقیادکنندگانم»، پس چون گفت: زندگی و مردن من، پس همه طاعات را در اینجا داخل کرد.

هیجدهم: مستجاب شدن دعای او در زنده کردن مردگان.

نوزدهم: شهادت دادن خدا برای او که از جمله صالحان است؛ در آنجا که فرموده است: «بتحقیق که برگزیدیم او را در دنیا و بدرستی که او در آخرت از صالحان است» «۴»، یعنی: از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام.

بیستم: اقتدا کردن پیغمبران بعد از او به او؛ در آنجا که خدا می فرماید: «پس وحی

(۱). سوره شعراء: ۸۷.

(۲). سوره آل عمران: ۶۷.

(۳). سوره انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳.

(۴). سوره بقره: ۱۳۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۷۴

کردیم بسوی تو که متابعت کن ملت ابراهیم را» «۱»، و باز فرموده است: «ملت پدر شما ابراهیم، او نامیده است شما را مسلمانان پیش از این» «۲».

تمام شد کلام ابن بابویه «۳».

در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ابتلای حضرت ابراهیم علیه السلام آن بود که در خواب او را امر کرد که فرزندش را ذبح کند، پس تمام کرد آن را ابراهیم علیه السلام و عزم بر آن نمود و تسلیم امر الهی کرد، پس حق تعالی وحی کرد به او که: من تو را برای مردم امام گردانیدم، پس فرستاد بر او سنتهای حنیفیه را که ده چیز است، پنج در سر و پنج در بدن، اما آنچه در سر است: شارب گرفتن و ریش را بلند گذاشتن و سر تراشیدن و مسواک و خلل کردن؛ و آنچه در بدن است: مواز بدن ستردن و ختنه کردن و ناخن گرفتن و غسل جنابت و استنجاء به آب، پس این است حنیفیه طاهره که حضرت ابراهیم علیه السلام آورد و منسوخ نمی شود تا روز قیامت، و این است معنی قول حق تعالی که: «متابعت کن ملت ابراهیم را در حالتی که حنیف و مایل است از باطل به حق» «۴». «۵»

و در حدیث معتبر دیگر فرموده: ابراهیم علیه السلام اول کسی بود که مهمانی کرد مهمانان را، و اول کسی بود که ختنه کرد، و اول کسی بود که در راه خدا جهاد کرد، و اول کسی بود که خمس مال خود را بیرون کرد، و اول کسی بود که نعلین در پا کرد، و اول کسی بود که علمها برای جنگ درست نمود «۶».

و به روایتی منقول است که: حضرت ابراهیم علیه السلام ملکی را ملاقات کرد و از او پرسید:

کیستی؟

(۱). سوره نحل: ۱۲۳.

(۲). سوره حج: ۷۸.

(۳). معانی الاخبار ۱۲۷.

(۴). سوره نحل: ۱۲۵.

(۵). تفسیر قمی ۱ / ۵۹؛ مجمع البیان ۱ / ۲۰۰.

(۶). مجمع البیان ۱ / ۲۰۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۷۵

گفت: ملک موتم.

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: می توانی خود را به من بنمائی به آن صورتی که به آن صورت قبض روح مؤمن می کنی؟

گفت: بلی، رو از من بگردان.

پس حضرت ابراهیم علیه السلام رو از او گردانید، و چون نظر کرد جوانی دید خوش صورت و خوش جامه و نیکو شمایل و خوشبو، پس گفت: ای ملک موت! اگر مؤمن نبیند بغیر حسن و جمال تو را، بس است او را. پس گفت: آیا می توانی خود را به من بنمائی به آن صورت که فاجران را قبض روح می نمائی؟

گفت: طاقت دیدن آن را ندارم.

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: طاقت دارم.

ملک موت گفت: رو از من بگردان، پس چون نظر کرد مردی سیاه دید که موهایش راست ایستاده در نهایت بدبوئی با جامه های سیاه، و از دهان و سوراخهای بینی او آتش و دود بیرون می آید.

پس حضرت ابراهیم بیهوش شد و چون به هوش باز آمد ملک موت به صورت اول برگشته بود، گفت: ای ملک موت! اگر فاجر نبیند مگر همین صورت تو را، بس است برای عذاب او «۱».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی وحی نمود بسوی حضرت ابراهیم علیه السلام که: زمین شکایت کرد بسوی من حیای از دیدن عورت تو را، پس میان عورت خود و زمین حجابی قرار ده، پس زیر جامه ای برای خود ساخت که تا زانوهای او بود «۲».

حیاء القلوب، المجلسی ج ۱ ۳۷۶ فصل چهارم در بیان مدت عمر شریف و کیفیت وفات و بعضی از نوادر احوال آن حضرت است ص : ۳۷۶

فصل چهارم در بیان مدت عمر شریف و کیفیت وفات و بعضی از نوادر احوال آن حضرت است

به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: عمر حضرت ابراهیم علیه السلام به صد و هفتاد و پنج سال رسید «۱».

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: حضرت ابراهیم علیه السلام گذشت به «بانقیا» که در پهلوی نجف اشرف بوده است، و هر شب در آن شهر زلزله می شد، پس چون حضرت ابراهیم شب در آنجا ماند در آن شب زلزله نشد، اهل آن شهر پرسیدند که: آیا چه حادث شده است در شهر ما که زلزله نشد؟

گفتند: دیشب مرد پیری در اینجا وارد شد و پسرش با اوست.

پس به نزد حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند و گفتند: هر شب در شهر ما زلزله می شد، و در این شب که تو وارد شهر ما شدی زلزله نشد، امشب هم بمان تا ببینیم که چون می شود.

چون در شب دیگر ماند زلزله نشد، اهل آن شهر به نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و گفتند: نزد ما اقامت کن و آنچه خواهی ما به تو می دهیم.

گفت: من نمی مانم در این شهر و لیکن این صحرای نجف را که در پشت شهر شما است به من بفروشید تا زلزله دیگر در شهر شما نشود.

(۱). کمال الدین و تمام النعمة ۵۲۳.

حیاء القلوب، المجلسی ج ۱، ص: ۳۷۷

گفتند: ما به تو می بخشیم.

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: نمی گیرم مگر به خریدن.

گفتند: پس بگیر به هر قیمت که خواهی.

پس خرید آن زمین را از ایشان به هفت گوسفند و چهار درازگوش، پس به این سبب آن زمین را بانقیه گفتند زیرا که گوسفند را به لغت نبطی نقیه می گویند.

پس پسر ابراهیم علیه السلام به آن حضرت گفت: ای خلیل الرحمن! چه می کنی این زمین را که نه زراعتی در آن می توان کرد و نه حیوانی می توان چرانید؟

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ساکت شو که خداوند عالمیان از این صحرا محشور گرداند هفتاد هزار کس را که داخل بهشت شوند بی حساب، که هر یک از ایشان شفاعت کنند جماعت بسیار را «۱».

و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: اول دو کس که مصافحه کردند بر روی زمین ذو القرنین و ابراهیم خلیل علیهما السلام بودند، ابراهیم علیه السلام روبرو با او ملاقات کرد و با او مصافحه کرد «۲».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت ابراهیم علیه السلام از مسجد سهله متوجه یمن شد برای جنگ با عمالقه «۳».

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا سؤال کرد که او را دختری روزی کند که بعد از مرگ بر او گریه کند «۴».

و در حدیث معتبر از آن حضرت مروی است که: ساره به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت:

ای ابراهیم! پیر شده ای، از خدا سؤال کن فرزندی به تو عطا کند که دیده ما به آن روشن شود، زیرا که خدا تو را خلیل خود گردانیده است و اگر خواهد، دعای تو را مستجاب

(۲). امالی شیخ طوسی ۲۱۵.

(۳). کافی ۳ / ۴۹۴.

(۴). تهذیب الاحکام ۱ / ۴۶۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۷۸

می کند.

پس حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا سؤال کرد که او را فرزند دانائی کرامت فرماید، پس حق تعالی وحی نمود بسوی او که: من می بخشم به تو پسری دانا و تو را در باب او امتحانی خواهم کرد.

پس حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از بشارت، سه سال ماند پس آمد او را بشارت از جانب حق تعالی، پس ساره به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: پیر شده ای و اجلت نزدیک شده است، اگر دعا می کردی که خدا اجل تو را تأخیر کند و عمر تو را دراز کند که تعیش کنی با ما و دیده ما روشن باشد، نیکو بود.

پس ابراهیم علیه السلام از خدا سؤال کرد آنچه ساره التماس کرده بود، حق تعالی وحی نمود بسوی او که: از زیادتای عمر بطلب آنچه خواهی تا به تو عطا کنم.

چون حضرت ابراهیم علیه السلام ساره را خبر داد که خدا چنین وحی کرده است، ساره گفت:

از خدا سؤال کن که تو را نمراند تا تو مرگ را از او طلب کنی.

حضرت ابراهیم علیه السلام چنین سؤال نمود و حق تعالی مستجاب گردانید.

چون ابراهیم علیه السلام ساره را خبر داد به مستجاب شدن دعا، ساره گفت: شکر کن خدا را و طعامی بعمل آور و فقرا و اهل حاجت را بخوان که از آن طعام تناول نمایند.

پس حضرت ابراهیم علیه السلام چنین کرد، چون مردم حاضر شدند، در میان آنها مرد پیر ضعیف کوری بود که با او شخصی بود که قائد او بود، چون بر سر خوان نشست و لقمه ای برداشت و خواست به دهان برد دستش لرزید، از جانب راست و چپ

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

لقمه حرکت کرد تا آنکه لقمه بر پیشانی‌ش خورد، پس قائدش دستش را گرفت و به جانب دهانش برد، پس آن نابینا لقمه دیگر گرفت و دستش حرکت کرد و بر دیده‌اش گذاشت، و ابراهیم علیه السّلام پیوسته نظرش بر او بود، پس تعجب کرد از این حال و از قائد او سؤال کرد از سبب این اختلال، قائد گفت: آنچه ملاحظه می نمائی از احوال این مرد از ضعف و پیری است، ابراهیم علیه السّلام در خاطر خود گفت: من که بسیار پیر شوم مثل این مرد خواهم شد، پس ابراهیم علیه السّلام به سبب مشاهده حال آن پیر از خدا سؤال کرد که: خداوند! بمیران مرا در آن

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۷۹

اجلی که برای من نوشته بودی که مرا احتیاجی به زیادتی عمر نیست بعد از آنچه مشاهده کردم «۱».

و در حدیث معتبر از امیر المؤمنین علیه السّلام منقول است که: چون خدا خواست که قبض روح ابراهیم علیه السّلام بکند، ملک الموت را بسوی او فرستاد، پس گفت: السلام علیک یا ابراهیم.

ابراهیم گفت: و علیک السلام یا ملک الموت، آیا آمده‌ای که مرا به اختیار من به آخرت بخوانی یا خبر مرگ آورده‌ای و البته مأموری که قبض روح من بکنی؟

ملک الموت گفت: بلکه آمده‌ام تا به اختیار تو، تو را به لقای الهی و عالم قدس می خوانم، پس اجابت کن.

ابراهیم گفت: هرگز دیده‌ای خلیلی را که خلیل خود را بمیراند؟

پس ملک الموت برگشت تا در موقف عرض خود ایستاد و گفت: خداوند! شنیدی آنچه خلیل تو ابراهیم گفت؟!

خدا وحی نمود به ملک الموت که: برو بسوی او بگو: هرگز دوستی دیده‌ای که لقای دوست خود را نخواهد؟ دوست آن است که آرزومند لقای کرامت دوست خود باشد. پس ابراهیم راضی شد «۲».

و به سند موثق عالی از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام منقول است که:

ابراهیم علیه السّلام چون مناسک حج را بجا آورد به شام برگشت و روح مقدسش به عالم قدس ارتحال نمود، و سببش آن بود که ملک الموت آمده بود برای قبض روح او و آن حضرت مرگ را نخواست، پس ملک الموت برگشت بسوی پروردگار و عرض کرد: ابراهیم از مرگ کراهت دارد.

حق تعالی فرمود: بگذار ابراهیم را که می خواهد مرا عبادت نماید.

(۱). علل الشرایع ۳۸.

(۲). علل الشرایع ۳۷؛ امالی شیخ صدوق ۱۶۴.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۰

تا آنکه ابراهیم مرد بسیار پیری را دید که آنچه می خورد در ساعت از طرف دیگرش بیرون می رفت، پس حیات را نخواست و مرگ را طلبید، روزی به خانه خود آمد در آنجا نیکوترین صورتی را دید که هرگز ندیده بود، فرمود: تو کیستی؟

گفت: من ملک الموت.

فرمود: سبحان الله! کیست که قرب تو و زیارت تو را نخواهد و تو به این صورت نیکو باشی؟

ملک الموت گفت: ای خلیل الرحمن! خدا هرگاه نسبت به بنده خیری خواهد مرا به این صورت به نزد او می فرستد، اگر به بنده بدی خواهد مرا در غیر این صورت به نزد او می فرستد.

پس آن حضرت در شام به رحمت الهی واصل شد و اسماعیل علیه السلام بعد از آن حضرت به لقای الهی فایز گردید، و عمر مبارک اسماعیل صد و سی سال بود و در حجر اسماعیل مدفون شد نزد مادرش «۱».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ابراهیم علیه السلام با پروردگار خود مناجات کرد و گفت: خداوندا! چگونه خواهد شد حال این عیال پیش از آنکه از فرزندان آن شخص خلفی باشد که به امر عیال او برسد؟

پس خدا وحی فرمود: ای ابراهیم! آیا برای عیال خود بعد از خود خلفی و جانشینی بهتر از من می خواهی؟

عرض کرد: خداوندا! نه، الحال خاطر من شاد شد که دانستم لطف تو شامل حال ایشان است «۲».

مؤلف گوید: خواستن زندگی دنیا اگر برای تمتّعات و لذّات فانیه دنیا باشد بد است، و اگر برای تحصیل آخرت و عبادت جناب مقدس الهی باشد، آن محبت آخرت است نه

(۱). علل الشرایع ۳۸.

(۲). قصص الانبیاء راوندی ۱۱۲.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۱

محبت دنیا، و دوستی خداست نه دوستی ما سوی، لهذا در دعاهاى بسیار طلب طول عمر وارد شده است، پس مرتبه کمال آن است که آدمی به قضای الهی راضی باشد و اگر داند خدا مرگ را البته از برای او می خواهد به آن راضی باشد، و اگر داند که حیات را برای او می خواهد به آن راضی باشد، و اگر هیچ یک را نداند و حیات را از خدا طلبد برای تحصیل معرفت و محبت الهی مطلوب است، و تا پیغمبران خدا نمی دانستند که خدا راضی است به طلبیدن حیات و شفاعت کردن در تأخیر مرگ البته نمی کردند، و اگر ایشان زندگی دنیا را برای خود می خواستند خود را به آن مهالک عظیمه در تحصیل رضای الهی نمی انداختند.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: رسول خدا علیه السلام در شب معراج گذشتند بر پیر مردی که در زیر درختی نشسته بود و اطفال بسیار بر دور او بودند، پس حضرت رسول از جبرئیل پرسید: کیست این مرد پیر؟

جبرئیل گفت: این پدرت ابراهیم است.

فرمود: این اطفال کیستند که دور اویند؟

گفت: اینها اطفال مؤمنانند که مرده اند و آن حضرت ایشان را غذا می دهد که تربیت یابند «۱».

(۱). امالی شیخ صدوق ۳۶۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۲

فصل پنجم

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

در بیان احوال خیر مآل اولاد امجاد و ازواج مطهرات آن حضرت و کیفیت بنا کردن خانه کعبه و ساکن گردانیدن اسماعیل علیه السلام در آن مکان به سند حسن بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: حضرت ابراهیم در بادیه شام نزول فرموده بود، چون از برای او اسماعیل از هاجر متولد شد ساره را غمی شدید رو داد، زیرا که ابراهیم را از او فرزندی نبود و آزار می‌کرد آن حضرت را در باب هاجر، و به این سبب غمگین بود ابراهیم.

چون شکایت کرد این واقعه را به جناب اقدس الهی وحی رسید به او که: مثل زن مثل دنده کج است، اگر آن را به حال خود بگذاری از آن متمتع می‌شوی، و اگر راست کنی آن را می‌شکند.

پس خدا امر کرد ابراهیم را که اسماعیل و هاجر را از نزد ساره بیرون برد، عرض کرد:

پروردگارا! به کدام مکان برم ایشان را؟

فرمود: بسوی حرم من و جائی که محلّ ایمنی گردانیده‌ام که هر که داخل آن شود ایمن باشد، و اول بقعه‌ای که در زمین خلق کرده‌ام، و آن مکه است.

پس جبرئیل براق را برای او فرود آورد و هاجر و اسماعیل و آن حضرت را بر براق سوار و به جانب مکه روانه شد، پس ابراهیم علیه السلام به هر محلّ نیکوئی می‌رسید که در آنجا درختان و نخلستان و زراعت بود می‌پرسید: ای جبرئیل! اینجا است؟

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۳

جبرئیل می‌گفت: نه، دیگر برو.

تا آنکه به مکه رسید پس ایشان را در موضع خانه کعبه گذاشت و ابراهیم علیه السلام با ساره عهد کرده بود فرو نیاید تا بسوی او برگردد، و چون در آن مکان فرود آمدند در آنجا درختی بود، هاجر عبائی بر روی آن درخت پهن کرد و با فرزند خود در سایه آن قرار گرفت، چون ابراهیم ایشان را گذاشت و خواست برگردد بسوی ساره، هاجر گفت: ای ابراهیم! به کی می‌گذاری ما را در موضعی که در آنجا مونس نیست و آبی و زراعتی نیست؟

فرمود: به آن کسی می‌گذارم که مرا امر فرموده است شما را در اینجا بگذارم. و برگشت، و چون رسید به «کدی» که کوهی است در ذی طوی نظر کرد به جانب اسماعیل و مادرش و عرض کرد: «ای پروردگار ما! بدرستی که من ساکن گردانیدم

بعضی از فرزندان خود را در وادی که در آن زراعتی نیست نزد خانه محترم تو، ای پروردگار ما! برای آنکه نماز را برپا دارند، پس بگردان دل‌های چند از مردم را که مایل باشند بسوی ایشان و خواهان ایشان باشند، و روزی کن ایشان را از میوه‌ها شاید که ایشان شکر کنند تو را» «۱».

پس روانه شد و هاجر در آنجا ماند، و چون روز بلند شد اسماعیل تشنه شد و آب طلبید، پس هاجر مضطرب شد و برخاست و در آن وادی بسوی ما بین صفا و مروه رفت و فریاد زد: آیا در این وادی مونس هست؟

پس اسماعیل از نظرش غایب شد، پس بر کوه صفا بالا رفت، در آنجا سرابی در جانب مروه به نظرش آمد و گمان کرد آب است، به جانب مروه روان شد؛ چون رسید به آنجا که هروله می‌کنند حاجیان و می‌دوند، اسماعیل از نظرش غایب شد، پس از خوف بر اسماعیل دوید تا به جائی رسید که او را دید؛ چون به مروه رسید آن سراب را در جانب صفا دید و به جانب صفا روانه شد، و چون به آنجا رسید که اسماعیل را نمی‌دید دوید تا به جائی که او را دید، و همچنین هفت مرتبه میان صفا و مروه دوید؛ چون در شوط هفتم به مروه رسید نظر بسوی اسماعیل کرد، دید آبی از زیر پاهای او پیدا شده است، پس دوید

(۱). سوره ابراهیم: ۳۷.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۴

بسوی اسماعیل و ریگی بر دور آن آب جمع کرد که جاری نشود، پس به این سبب آن را زمزم نامیدند.

و قبیله جرهم در ذو المجاز و عرفات فرود آمده بودند، پس چون آب در مکه ظاهر شد مرغان و جانوران صحرا نزد آب جمع شدند، جرهم چون مرغان و وحشیان را دیدند دانستند که در اینجا آب بهم رسیده است، چون به آن موضع آمدند زنی و طفلی را دیدند در زیر درختی قرار گرفته‌اند و آب از برای ایشان ظاهر شده است، از هاجر پرسیدند که:

تو کیستی و قصه تو و این کودک چیست؟

گفت: من مادر فرزند ابراهیم خلیل الرحمانم، و این پسر اوست، و خدا او را امر فرمود که ما را در اینجا بگذارد.

گفتند: رخصت می‌دهی ما را که نزدیک شما باشیم؟

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و چون روز سوم ابراهیم علیه السّلام به طيّ الارض به دیدن ایشان آمد هاجر گفت: ای خلیل خدا! در اینجا قومی هستند از جرهم، سؤال می‌کنند که رخصت فرمائی نزدیک ما باشند، آیا رخصت می‌دهی ایشان را؟

ابراهیم فرمود: بلی.

پس هاجر جرهم را مرخص ساخت که نزدیک ایشان فرود آمدند و خیمه‌های خود را زدند و هاجر و اسماعیل با ایشان انس گرفتند.

در مرتبه سوم که ابراهیم به دیدن ایشان آمد و کثرت مردم و آبادانی در دور ایشان دید، شاد شد.

پس اسماعیل علیه السّلام نشو و نما کرد و قبیله جرهم هر یک از ایشان یک گوسفند و دو گوسفند به اسماعیل بخشیدند تا آنکه گله‌ای بسیار بهم رسانید و به آن تعیش می‌کردند، تا آنکه اسماعیل به حد بلوغ رسید، پس خدا امر فرمود ابراهیم را که خانه کعبه را بنا کند، گفت: خداوندا! در کدام بقعه بنا کنم؟

فرمود: در آن بقعه که قبّه‌ای از برای آدم فرستادم و در آنجا نصب کردم و حرم به سبب آن روشن شد و آن در طوفان نوح به آسمان رفت.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۵

پس جبرئیل را فرستاد که خط کشید برای ابراهیم جای خانه کعبه را، پس خدا پی‌های کعبه را از برای ابراهیم از بهشت فرستاد، و حجر الاسود که خدا برای آدم فرستاده بود از برف سفیدتر بود و به دست مالیدن کافران سیاه شد.

پس ابراهیم خانه را بنا کرد و اسماعیل سنگ از ذی طوی می‌آورد، تا آنکه نه ذرع به جانب آسمان بلند کردند، پس خدا او را دلالت بر موضع حجر الاسود که در کوه ابو قبیس مخفی بود، و آن را بیرون آورد در موضعی که الحال در آنجاست نصب نمود و دو درگاه برای کعبه گشود: یکی به جانب مشرق و دیگری به جانب مغرب، و دری که به جانب مغرب است مستجار می‌گویند، پس بر روی کعبه چوبها انداخت و بر رویش اذخر «۱» ریخت، و هاجر عبائی که با خود داشت بر در کعبه آویخت و در میان کعبه می‌بودند. پس خدا امر فرمود ابراهیم و اسماعیل را به حج کردن، و جبرئیل در روز هشتم ذیحجه نازل شد و گفت: ای ابراهیم! برخیز و آب مهیا کن برای خود- زیرا که در آن زمان در منی و عرفات آب نبود، پس روز هشتم را برای این ترویج گفتند زیرا که ترویج به معنی سیرابی است- پس او را به منی برد و شب در آنجا ماندند و افعال حج را همه تعلیم او نمود چنانچه تعلیم آدم نموده بود.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

چون ابراهیم علیه السلام از بنای خانه کعبه فارغ شد گفت: «پروردگارا! بگردان این موضع را شهری که ایمن باشد از هر شری و روزی فرما اهلش را از میوه ها هر که ایمان آورد از ایشان به خدا و روز قیامت» **«۲»**.

حضرت فرمود: مراد میوه دلهاست، یعنی محبت ایشان را در دلهای مردم جا ده که از اطراف عالم بسوی ایشان بیایند **«۳»**.

و در حدیث صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: چون ابراهیم علیه السلام اسماعیل را در مکه گذاشت، اسماعیل تشنه شد و در میان صفا و مروه درختی بود، پس

(۱). اذخر: گیاهی است خوشبو.

(۲). سوره بقره: ۱۲۶.

(۳). تفسیر قمی ۱/ ۶۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۶

مادرش بیرون رفت تا بر صفا ایستاد و فریاد زد: آیا در این وادی انیسی هست؟ جوابی نشنید، پس رفت تا مروه باز ندا کرد و جواب نشنید، برگشت به صفا و باز ندا کرد و جواب نشنید، تا آنکه هفت مرتبه چنین کرد- پس سنت چنین جاری شد که هفت شوط سعی کنند میان صفا و مروه- پس جبرئیل به نزد هاجر آمد و گفت: تو کیستی؟

گفت: من مادر فرزند ابراهیمم.

گفت: ابراهیم شما را به کی گذاشت؟

هاجر گفت: من نیز به او گفتم وقتی که خواست برگردد که ما را به کی می گذاری ای ابراهیم؟ گفت: به خداوند عالمیان.

جبرئیل گفت: شما را به کسی گذاشته است که البته کفایت مهمات شما می کند.

پس حضرت فرمود: مردم احتراز می کردند از آنکه مرور ایشان به مکه واقع شود برای آنکه آب در آنجا نبود، پس اسماعیل پاهای خود را به زمین می سائید از تشنگی، ناگاه آب زمزم از زیر قدمهایش جاری شد، پس هاجر به نزد اسماعیل آمد و جریان آب را مشاهده نمود، متوجه شد به جمع کردن خاک بر دور آب که جاری نشود، و اگر آب را به حال خود می گذاشت

هرآینه همیشه جاری می‌بود، و چون مرغان آب را دیدند بر آن جمع شدند، و در آن وقت جمعی از سواران یمن می‌گذشتند، چون مرغان را در آن موضع دیدند گفتند: این مرغان جمع نشده‌اند مگر بر آبی. چون آمدند به نزد آب، هاجر به ایشان آب داد و ایشان طعام بسیار به او دادند و حق تعالی به سبب آن آب برای ایشان روزی جاری گردانید که پیوسته قوافل بر ایشان می‌گذشتند و از آب ایشان منتفع شده طعام به ایشان می‌دادند «۱».

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: حق تعالی امر فرمود ابراهیم را حج بکند و اسماعیل را با خود به حج ببرد و او را در حرم ساکن گرداند، پس هر دو به حج رفتند بر شتر سرخی و با ایشان کسی همراه نبود بغیر از جبرئیل، چون به حرم رسیدند

(۱). علل الشرایع ۴۳۲.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۷

جبرئیل گفت: ای ابراهیم! فرود آی با اسماعیل و غسل بکنید قبل از داخل شدن حرم.

پس فرود آمدند و غسل کردند، و به ایشان نمود که چگونه مهیای اجرای احرام شوند و ایشان کردند، و امر کرد ایشان را صدا به تبلیه حج بلند کنند و بگویند آن چهار تبلیه را که پیغمبران می‌گفته‌اند، پس آورد ایشان را به باب الصفا و از شتر فرود آمدند و جبرئیل در میان ایشان ایستاد و رو به کعبه کرد و الله اکبر گفت و ایشان نیز گفتند، و الحمد لله گفت و خدا را به بزرگی یادکرد و بر خدا ثنا کرد و ایشان مثل او کردند، و جبرئیل روانه شد و ایشان نیز روانه شدند با حمد و ثنا و تعظیم حق تعالی تا آورد ایشان را به نزد حجر الاسود و امر کرد ایشان را که دست به آن مالند و آن را ببوسند، و هفت شوط آنها را طواف داد، و در موضع مقام ابراهیم بازداشت و امر کرد که دو رکعت نماز بکنند، پس جمیع مناسک حج را به ایشان نمود و امر کرد ایشان را بجا آورند.

چون از همه اعمال فارغ شدند امر فرمود ابراهیم را که برگردد و اسماعیل تنها در مکه ماند و کسی با او نبود.

پس در سال آینده خدا امر فرمود ابراهیم را به حج برود و خانه کعبه را بنا کند، و عرب پیشتر به حج می‌رفتند اما خانه خراب شده بود و اثری چند از آن مانده بود لیکن پی‌هایش معلوم و معروف بود، و چون عرب از حج برگشتند اسماعیل

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

سنگها را جمع کرد و در میان کعبه انداخت. و چون خدا امر فرمود ابراهیم را به بنای آن، ابراهیم آمد و گفت: ای فرزند! خدا ما را امر فرموده به بنای کعبه.

پس چون خاکها و سنگها را برداشتند و به اساس اصل رسانیدند، زمین کعبه یک سنگ سرخ بود، پس خدا وحی فرمود: بنای آن را بر این سنگ بگذار. و چهار ملک فرستاد که جمع کنند برای او سنگها را، پس ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام سنگ می گذاشتند و ملائکه سنگ به ایشان می دادند تا آنکه دوازده ذراع بلند شد، و دو درگاه برای آن گشودند که از یک در داخل و از دیگری خارج شوند، و برای آن عتبه گذاشتند و بر درهایش حلقه های آهن آویختند، و کعبه عریان بود.

پس چون مردم به مکه آمدند، اسماعیل زنی از قبیله حمیر را دید و او را خوش آمد و

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۸

به گمان آنکه شوهر ندارد، از خدا سؤال کرد او را برای تزویج او میسر گرداند، پس خدا بر شوهرش مرگ را مقدر فرمود، و چون شوهرش مرد آن زن در مکه ماند از حزن بر فوت شوهرش، پس خدا حزن او را به صبر مبدل نمود و خواستن اسماعیل را برای او میسر ساخت، و آن زنی بود بسیار موافق و دانا.

چون ابراهیم به حج آمد، اسماعیل به طایف رفته بود که آذوقه برای اهل خود بیاورد؛ آن زن، مرد پیر گردآلودی دید- یعنی ابراهیم- پس ابراهیم از او پرسید: احوال شما چون است؟

گفت: حال ما بسیار خوب است.

و چون از احوال اسماعیل پرسید، او را مدح کرد و گفت: حال او خوش است.

پس پرسید: تو از کدام قبیله ای؟

گفت: از قبیله حمیر.

پس ابراهیم برگشت و اسماعیل را ندید و نامه ای نوشت و به آن زن داد و گفت: چون شوهرت بیاید این نامه را به او بده.

چون اسماعیل برگشت و نامه را خواند گفت: می دانی آن مرد پیر کی بود؟

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

گفت: او را بسیار نیکو و شبیه به تو یافتم.

اسماعیل گفت: او پدر من بود.

گفت: یا سواتاه از او.

اسماعیل گفت: چرا؟ مگر او به چیزی از بدن تو افتاد؟

گفت: نه، و لیکن می ترسم تقصیری در خدمت او کرده باشم.

پس آن زن عاقله به اسماعیل گفت: آیا بر این دو درگاه دو پرده نیاویزم یکی از آن جانب و یکی از این جانب؟

گفت: بلی.

پس دو پرده ساختند که طول آنها دوازده ذراع بود و بر آن درها آویختند، پس آن زن را خوش آمد از آن پرده ها و گفت: آیا برای کعبه جامه ای نبافیم که آن را بیوشانیم چون

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۸۹

این سنگها بدنما است؟

اسماعیل گفت: بلی، به سرعت متوجه شد و پشم بسیاری فرستاد میان قبیله خود که برای او بریسند، و از آن روز این سنت میان زنان بهم رسید که از یکدیگر مدد طلبند در این باب، پس به سرعت کار می کرد و یاری از قبیله و آشنایان خود می طلبید و از هر طرفی که فارغ می شد می آویخت.

چون موسم حج رسید یک طرف ماند که جامه اش تمام نشده بود، به اسماعیل گفت:

چه کنیم این جانب را که جامه اش تمام نشده است؟ پس برای آن طرف از برگ خرما جامه ای ترتیب داد و آویخت.

و چون موسم حج رسید عرب بسیار آمدند بر وجهی که پیشتر چنان نمی آمدند، و امری چند دیدند که ایشان را خوش آمد پس گفتند: سزاوار نیست که برای عمارت کننده این خانه هدیه نیاوریم، پس از آن روز هدیه برای کعبه مقرر شد و هر قبیله ای از قبیله های عرب هدیه ای برای خانه آوردند از زر و چیزهای دیگر تا آنکه مال بسیاری جمع شد و آن لیف خرما را

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

برداشتند و جامه را تمام کردند و دور کعبه آویختند، و کعبه سقف نداشت و اسماعیل ستونها گذاشت مانند این ستونها که می بینید از چوب، و سقفش را به چوبها و جریده ها درست کرد و گل بر آن مالید.

و چون عرب در سال دیگر آمدند و داخل کعبه شدند و دیدند عمارت آن زیاد شده است گفتند: سزاوار آن است که برای عمارت کننده خانه هدیه را زیاد کنیم.

پس در سال آینده هدیه ای بسیار آوردند و اسماعیل ندانست که آن هدیه را چه کند، حق تعالی به او وحی فرمود که: بکش اینها را و اطعام کن حاجیان را.

و شکایت کرد اسماعیل بسوی ابراهیم کمی آب را، پس خدا وحی نمود به ابراهیم:

بکن چاهی که آب خوردن حاجیان از آن چاه باشد.

پس جبرئیل نازل شد و چاه زمزم را برای ایشان حفر فرمود تا آبش ظاهر شد، پس جبرئیل گفت: فرود آی ای ابراهیم.

پس ابراهیم به ته چاه رفت و جبرئیل گفت: ای ابراهیم! کلنگ در چهار جانب چاه بزن

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۰

و بسم الله بگو. پس او کلنگ زد بر آن زاویه که در جانب کعبه است و بسم الله گفت، پس چشمه ای جاری شد، و همچنین به هر جانب که زد و بسم الله گفت چشمه ای جاری شد، جبرئیل گفت: بیاشام ای ابراهیم از این آب و دعا کن که خدا برکت دهد در این آب برای فرزندان.

پس جبرئیل و ابراهیم علیهما السلام از چاه بیرون آمدند و جبرئیل گفت: ای ابراهیم! از این آب بر سر و بدن خود بریز و طواف کن دور کعبه که این آبی است که خدا به فرزند تو اسماعیل عطا فرموده است.

پس ابراهیم برگشت و اسماعیل او را مشایعت کرد تا بیرون حرم و ابراهیم رفت و اسماعیل به حرم برگشت، و خدا اسماعیل را از آن زن حمیریّه فرزندی عطا فرمود، و تا آن وقت برای او فرزندی بهم نرسیده بود، و اسماعیل بعد از آن زن، چهار زن به عقد خود درآورد و از هر یک چهار پسر خدا به او عطا فرمود.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و در عرض موسم، ابراهیم علیه السّلام به عالم بقا ارتحال نمود و اسماعیل بر آن اطلاع نیافت تا آنکه ایّام موسم رسید و اسماعیل مهیّای ملاقات پدر گردید، جبرئیل نازل شد و تعزیت گفت اسماعیل را به فوت ابراهیم و گفت: ای اسماعیل! مگو در مرگ پدرت چیزی که خدا را به خشم آورد، و گفت: ابراهیم بنده‌ای بود از بندگان خدا، او را به جوار رحمت خود خواند و او اجابت کرد. و او را خبر داد که به پدر خود ملحق خواهد شد.

و اسماعیل فرزند کوچکی داشت که او را دوست می داشت و می خواست که بعد از او نبوّت و خلافت از او باشد، پس خدا او را نخواست و فرزند دیگری را برای وصایت و خلافت او تعیین فرمود، چون نزدیک وفات اسماعیل شد آن فرزند را که خدا تعیین کرده بود طلبید و وصیت کرد به او و گفت: ای فرزند! چون مرگ تو را در رسد چنان کن که من کردم، و بی آنکه خدا تعیین کند کسی را برای خلافت خود تعیین مکن.

پس همیشه چنین مقرر است که هیچ امامی از دنیا نمی رود مگر آنکه خدا او را خبر

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۱

می دهد که کی را وصی خود گرداند «۱».

و به سند معتبر دیگر منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: جمعی که نزد ما هستند می گویند که: ابراهیم خلیل الرحمن خود را ختنه کرده به تیشه‌ای بر روی خمی.

حضرت فرمود: سبحان الله، نه چنین است که ایشان می گویند، دروغ می گویند بر ابراهیم.

راوی گفت: بفرما که چگونه بوده است؟

فرمود که: انبیاء علیهم السّلام غلاف ایشان با ناف ایشان در روز هفتم می افتاد، پس چون اسماعیل متولد شد باز غلاف او با نافش افتاد، پس ساره سرزنش کرد هاجر را به آنچه کنیزان را به آن سرزنش می کنند- و شاید مراد سیاهی رنگ باشد یا بوی بد- پس هاجر گریست و این امر بسیار بر او دشوار آمد.

چون اسماعیل دید که مادرش می گرید او نیز گریان شد، پس حضرت ابراهیم داخل شد و از اسماعیل پرسید که: سبب گریه تو چیست؟

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

اسماعیل گفت: ساره مادرم را چنین سرزنش کرد و او گریست و من نیز به سبب گریه او گریان شدم.

پس حضرت ابراهیم علیه السلام به جای نماز خود رفت و با خدا مناجات کرد و سؤال نمود که این معنی را از هاجر دور گردانند، و سؤالش را قرین اجابت گردانید؛ پس چون از ساره اسحاق متولد شد، در روز هفتم نافش افتاد و غلافش نیفتاد، و ساره از مشاهده این حال به جزع آمد، و چون ابراهیم داخل شد گفت: ای ابراهیم! این چه امری است که در آل ابراهیم و اولاد پیغمبران حادث شد؟ اینک پسر اسحاق نافش افتاد و غلافش نیفتاد.

پس حضرت ابراهیم علیه السلام به جای نماز خود رفته با خدای خود مناجات کرد و این واقعه را شکایت کرد، پس خدا وحی نمود به حضرت ابراهیم که: این به سبب آن

(۱). علل الشرایع ۵۸۶.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۲

سرزنشی است که ساره هاجر را کرد، پس من سوگند خورده ام که این غلاف را از احدی از فرزندان پیغمبران نیندازم بعد از آن سرزنشی که ساره هاجر را کرد، پس ختنه کن اسحاق را به آهن، و گرمی آهن را به او بچشان.

پس حضرت ابراهیم علیه السلام اسحاق را به آهن ختنه کرد و بعد از آن سنت جاری شد که همه کس اولاد خود را به آهن ختنه کنند «۱».

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که: سبب رمی جمرات در منی آن است که: چون جبرئیل علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام تعلیم مناسک حج می نمود، شیطان برای ابراهیم علیه السلام ظاهر شد نزد جمره اول، پس جبرئیل امر کرد ابراهیم را که سنگ بر او بیندازد، چون ابراهیم علیه السلام هفت سنگ بر او انداخت در آنجا به زمین فرورفت، و نزد جمره دوم ظاهر شد باز هفت سنگ بر او انداخت پس به زمین فرورفت، و نزد جمره سوم ظاهر شد و باز هفت سنگ بر او انداخت پس به زمین فرورفت و دیگر پیدا نشد «۲».

و به سندهای صحیح و معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: «سکینه» باد نیکوئی است که از بهشت بیرون می آید و صورتی دارد مانند صورت انسان و رایحه بسیار خوشبوئی دارد، و بر ابراهیم علیه السلام نازل شد در وقتی که بنای خانه کعبه می کرد و در اساس خانه حرکت می کرد، و حضرت ابراهیم علیه السلام پی خانه را از عقب او می گذاشت «۳».

و از ابن عباس منقول است که: اسبان عربی وحشی بودند در زمین عرب، پس چون حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پی‌های خانه کعبه را بالا آوردند، خدا وحی کرد به ابراهیم که: من گنجی به تو داده‌ام که به احدی پیش از تو نداده بودم.

پس حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بالا رفتند بر کوهی که آن را «جیاد» می‌گویند و اسبان را طلبیدند و گفتند: «الا هلا الا هلم»، پس در زمین عرب اسبی نماند مگر آمد و

(۱). علل الشرایع ۵۰۵؛ محاسن ۷/۲.

(۲). قرب الاسناد ۱۴۷.

(۳). عیون اخبار الرضا ۱/۳۱۲؛ کافی ۴/۲۰۶.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۳

منقاد و ذلیل شد نزد ایشان، و به این سبب آن اسبان را «جیاد» گفتند «۱».

و در احادیث معتبره بسیار از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: چون ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بنای کعبه را تمام کردند، حق تعالی امر کرد ابراهیم علیه السلام را که ندا کند مردم را به حج، پس بر رکنی از ارکان کعبه ایستاد- و به روایت دیگر بر مقام ایستاد، و مقام چندان بلند شد که برابر کوه ابو قبیس شد «۲»- و مردم را به حج طلبید، پس خدا صدای او را رسانید به آنها که در پشت پدران و در شکم مادران بودند که متولد شوند تا روز قیامت، پس مردم در پشتهای مردان و رحمهای زنان گفتند: «لَبَّیک داعی الله لَبَّیک داعی الله»، پس هر که یک بار لبیک گفت یک بار حج می‌کند، و هر که ده بار گفت ده بار حج می‌کند، و هر که پنج بار گفت پنج بار حج می‌کند، و هر که لبیک نگفت حج نمی‌کند «۳».

و در حدیث معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: اول کسی که بر اسبان عربی سوار شد اسماعیل بود، و پیشتر وحشی بودند و بر آنها سوار نمی‌توانستند شد، پس حق تعالی همه را برای اسماعیل علیه السلام محشور گردانید و جمع کرد از کوه منی، و به این سبب آنها را عربی گفتند که اسماعیل علیه السلام که عرب بود اول بر آنها سوار شد «۴».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقول است که: دختران پیغمبران حائض نمی شوند، و حیض عقوبتی است، و اول کسی که از دختران پیغمبران حائض شد ساره بود «۵».

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که: دویدن در میان صفا و مروه برای این سنت شد که ابراهیم علیه السّلام چون به این موضع رسید، شیطان برای او ظاهر شد پس جبرئیل گفت: بر او حمله کن، پس شیطان گریخت و ابراهیم علیه السّلام دنبال او دوید «۶».

(۱). علل الشرایع ۳۷؛ قصص الانبیاء راوندی ۱۱۳.

(۲). علل الشرایع ۴۲۰.

(۳). علل الشرایع ۴۱۹.

(۴). علل الشرایع ۳۹۳.

(۵). علل الشرایع ۲۹۰.

(۶). علل الشرایع ۴۳۲.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۴

و فرمود: منی را برای این منی گفته اند که جبرئیل به ابراهیم علیه السّلام گفت: تمنا کن و هر آرزو که داری از پروردگار خود بطلب «۱».

و عرفات را برای این عرفات گفتند که چون زوال شمس شد جبرئیل به ابراهیم علیه السّلام گفت: اعتراف به گناه خود بکن و مناسک حج خود را بشناس «۲».

چون آفتاب غروب گرد گفت: «ازدلف الی المشعر الحرام»، یعنی: نزدیک شو بسوی مشعر الحرام، پس به این سبب مشعر را «مزدلفه» گفتند «۳».

و در حدیث صحیح منقول است که از آن حضرت پرسیدند: ساره چرا می گفت:

خداوندا! مؤاخذه مکن مرا به آنچه کردم نسبت به هاجر؟

فرمود: ختنه کرد او را که معیوب گرداند و باعث زیادتی حسن او شد، و سنت شد بعد از آن زنان را ختنه کنند «۴».

به دو سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: چون ابراهیم علیه السلام طلبید از خدا که فرزندان را که در مکه ساکن گردانیده است میوه ها روزی کند، امر فرمود خدا قطعه ای از زمین اردن را که محلی است در شام که جدا شد از آنجا و به باغها و میوه ها حرکت کرد تا به مکه آمد و هفت شوط دور خانه کعبه طواف کرد و در آن محل ساکن شد، پس به این سبب او را طایف گفتند «۵».

و به سند حسن از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ابراهیم دو پسر داشت و فرزند کنیز بهتر از دیگری بود، و فرمود: چون ملائکه بشارت دادند ابراهیم را به ولادت اسحاق علیه السلام چنانچه حق تعالی فرموده است که **وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ** «۶»، فرمود که:

(۱). علل الشرایع ۴۳۵.

(۲). علل الشرایع ۴۳۶؛ محاسن ۶۴ / ۲.

(۳). علل الشرایع ۴۳۶.

(۴). علل الشرایع ۵۰۶.

(۵). علل الشرایع ۴۴۲؛ تفسیر عیاشی ۶۰ / ۱.

(۶). سوره هود: ۷۱.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۵

مراد از «ضحک» در اینجا خندیدن نیست بلکه حیض است، یعنی زنش ایستاد، چون این بشارت را شنید حیض شد، و از عمر او نود سال گذشته بود و از عمر شریف ابراهیم صد و بیست سال گذشته بود، و قوم ابراهیم چون اسحاق را دیدند گفتند: چه عجب است احوال این مرد و زن، در این سن طفلی را گرفته اند و می گویند: این پسر ماست!

چون اسحاق بزرگ شد، آن قدر به ابراهیم شبیه بود که مردم اشتباه می کردند و فرق میان ایشان نمی کردند تا آنکه حق تعالی ریش ابراهیم را سفید کرد و به آن امتیاز بهم رسید.

پس روزی ابراهیم علیه السلام ریش خود را میل داد به پیش، یک موی سفید در آن مشاهده کرد گفت: خداوندا! این چیست؟ وحی رسید به او که: این وقار توست.

گفت: خداوندا! زیاد گردان وقار مرا «۱».

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: چون اسماعیل و اسحاق بزرگ شدند، روزی با یکدیگر دویدند و اسماعیل پیشی گرفت، پس ابراهیم علیه السلام او را گرفت و در دامن خود نشاند و اسحاق را در پهلوی خود نشاند، پس ساره در خشم شد و گفت: الحال کار به جایی رسیده است که فرزند من و فرزند کنیز را برابر نمی کنی و فرزند او را بر فرزند من زیادتی می دهی؟! از من دور کن این فرزند را.

پس ابراهیم علیه السلام اسماعیل و هاجر را برد و در مکه فرود آورد، پس طعام ایشان تمام شد، چون ابراهیم خواست که برگردد و طعامی برای ایشان تحصیل نماید هاجر گفت: ما را به که می گذاری؟

فرمود: شما را به خداوند عالمیان می گذارم.

و گرسنگی عظیم ایشان را عارض شد، پس جبرئیل نازل شد و به هاجر گفت: ابراهیم شما را به کی گذاشت؟

گفت: ما را به خدا گذاشت.

(۱). قصص الانبیاء راوندی ۱۰۹.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۶

جبرئیل گفت: شما را به کفایت کننده گذاشته است.

پس جبرئیل دستش را در زمزم گذاشت و پیچید، ناگاه آب جاری شد، پس هاجر مشگی گرفت که پر آب کند از ترس اینکه مبادا آب برطرف شود!

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

جبرئیل گفت: این آب برای شما باقی می ماند، پسرت را بطلب.

پس از آن آب آشامیدند و تعیش کردند تا آنکه ابراهیم علیه السلام آمد و خبر را به او نقل کردند، فرمود: او جبرئیل بود «۱».

و به سند حسن از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: اسماعیل علیه السلام زنی از عمالقه به عقد خود در آورد که او را «سامه» می گفتند، و چون ابراهیم علیه السلام مشتاق دیدن اسماعیل شد بر درازگوشی سوار شده و ساره عهد گرفت از او که فرود نیاید تا برگردد، و چون به مکه آمد هاجر به سرای باقی منتقل شده بود، زن اسماعیل را دید و از او پرسید: شوهرت کجاست؟

گفت: به شکار رفته است.

پرسید: حال شما چگونه است؟

گفت: حال ما سخت است و زندگانی ما به دشواری می گذرد.

و تکلیف فرود آمدن نکرد آن حضرت را، ابراهیم علیه السلام فرمود: چون شوهرت بیاید بگو مرد پیری آمد و گفت: عتبه خانه ات را تغییر بده.

چون اسماعیل برگشت و از گردنگاه بالا آمد، بوی پدر خود را شنید، به نزدیک زن آمد و پرسید که: کسی به نزد تو آمد؟

گفت: بلی، مرد پیری آمد و از تو سؤال کرد.

اسماعیل گفت: آیا تو را به چیزی امر فرمود؟

گفت: بلی، فرمود: چون شوهرت بیاید بگو مرد پیری آمد و تو را امر می کند که عتبه خانه ات را تغییر بدهی.

(۱). قصص الانبیاء راوندی ۱۱۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۷

پس اسماعیل آن زن را طلاق گفت.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

بار دیگر ابراهیم سوار شد که به دیدن اسماعیل برود و باز ساره شرط کرد که از مرکب فرود نیاید تا برگردد، چون به مکه آمد باز اسماعیل حاضر نبود و زن دیگر خواسته بود، از او پرسید: شوهرت کجاست؟

گفت: خدا تو را عافیت دهد، به شکار رفته است.

پرسید: چگونه اید شما؟

گفت: شایستگانیم.

پرسید: چگونه است حال شما؟

گفت: حال ما نیک است و در نعمت و رفاهیم، فرود آی خدا تو را رحمت کند تا او بیاید.

ابراهیم ابا کرد و او مکرر مبالغه کرد و ابراهیم ابا فرمود.

زن گفت: پس سرت را پیش آور که من بشویم که سرت را ژولیده می بینم.

پس غسولی آورد و سنگی نزدیک آورد تا ابراهیم علیه السّلام یک پای خود را گردانید و بر روی سنگ گذاشت و پای دیگرش در رکاب بود تا یک جانب سر مبارک او را شست، پس به جانب دیگر پای را گردانید تا جانب دیگر را شست، پس بر آن زن سلام کرد و فرمود: چون شوهرت بیاید بگو مرد پیری آمد و گفت: عتبه خانه خود را رعایت و محافظت کن که خوب است.

چون اسماعیل برگشت و از عقبه بالا آمد، بوی پدر خود را شنید، از زن پرسید: کسی به اینجا آمد؟

گفت: بلی، مرد پیری آمد و این جای پاهای اوست که در سنگ مانده است. پس اسماعیل افتاد و جای قدم پدر خود را بوسید.

پس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ساره از اولاد پیغمبران بود و ابراهیم علیه السّلام او را خواسته بود به شرط آنکه مخالفت او نکند و هر چه او تکلیف کند که مخالف حق نباشد قبول

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۸

فرماید، و ابراهیم از حیره کوفه به مکه هر روز می‌رفت و برمی‌گشت «۱».

و در حدیث صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: ابراهیم علیه السلام رخصت طلبید از ساره که به دیدن اسماعیل برود به مکه، رخصت داد به شرط آنکه شب برگردد و از درازگوش به زیر نیاید.

راوی پرسید: چون می‌تواند شد این؟

فرمود: زمین از برای آن حضرت پیچیده می‌شد «۲».

و در حدیث دیگر فرمود: چون اسماعیل متولد شد، ساره را غیرت شدید عارض شد، پس خدا امر فرمود ابراهیم را که اطاعت او بکند، او گفت: هاجر را ببر و در جائی بگذار که در آنجا زراعت و حیوان شیرده نباشد، پس آورد هاجر را و نزد کعبه گذاشت، و در آن وقت در مکه زراعت و حیوان و آب نبود و احدی در آنجا ساکن نبود پس او را در آنجا گذاشت و گریان برگشت «۳».

و قطب راوندی گفته است: چون اسماعیل علیه السلام به سنّ شباب رسید، هفت بز بهم رسانید و اصل مالش همین بود، اسماعیل نشو و نما کرد و به عربی تکلم نمود و تیراندازی آموخت و بعد از موت مادرش خود زنی از جرهم به حباله خود درآورد که نام او «زعله» بود یا «عماده» و او را طلاق گفت و اولادی از او بهم نرسید، پس «سیده» دختر حارث بن مضاض را خواست و از او فرزندان بهم رسانید و عمر مبارکش صد و سی و هفت سال بود و در حجر اسماعیل مدفون شد «۴».

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: عمر حضرت اسماعیل به صد و سی سال رسید و در حجر با مادرش مدفون شد و پیوسته فرزندان اسماعیل و الیان امر خلافت و حافظان بیت الله بودند و برای مردم دیگر برپا می‌داشتند حج ایشان و امور

(۱). قصص الانبیاء راوندی ۱۱۱.

(۲). قصص الانبیاء راوندی ۱۱۲.

(۳). محاسن ۶۸ / ۲.

(۴). قصص الانبیاء راوندی ۱۱۴.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۳۹۹

دینشان را بزرگی بعد از بزرگی تا زمان عدنان بن داود «۱».

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

زندگانی کرد اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام صد و بیست سال، و عمر مبارک اسحاق علیه السلام پسر ابراهیم به صد و هشتاد سال رسید «۲».

مؤلف گوید: اختلاف این احادیث در عمر اسماعیل یا به اعتبار تقیه است یا بعضی از راویان سهوی کرده‌اند.

و به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقول است که: چون حضرت ابراهیم علیه السلام اسماعیل و هاجر را در مکه گذاشت و ایشان را وداع کرد که برگردد، اسماعیل و هاجر گریستند فرمود: چرا گریه می‌کنید! شما را در زمینی گذاشته‌ام که محبوبترین زمینها است بسوی خدا و حرم اوست.

هاجر گفت: من گمان نداشتم که پیغمبری مثل تو بکند آنچه تو کردی.

فرمود: چه کردم؟

گفت: زن ضعیفه و طفل ضعیفی را که چاره‌ای نمی‌توانند کرد در این بیابان می‌گذاری که مونس‌ی ندارند از بشری، و نه آبی پیداست و نه زراعتی و نه شیر پستانی.

حضرت آب از دیدگانش جاری شد و آمد به در خانه کعبه و دو طرف در را گرفت و گفت: «خداوندا! من ساکن گردانیدم بعضی از ذریت خود را در وادی که در آن زراعتی نیست نزد خانه تو که با حرمت است، پروردگارا! از برای اینکه برپا دارند نماز را، پس بگردان دل‌های چند از مردم را که مایل باشند بسوی ایشان و روزی ده ایشان را از میوه‌ها شاید شکر کنند تو را» «۳».

پس خدا وحی فرمود به ابراهیم که: بالا رو به کوه ابو قبیس و ندا کن در مردم: ای گروه خلائق! خدا امر می‌کند شما را به حج این خانه که در مکه است و صاحب حرمت است،

(۱). قصص الانبیاء راوندی ۱۱۳، و در آن «عدنان بن ادد» است.

(۲). کمال الدین و تمام النعمه ۵۲۳.

(۳). سوره ابراهیم: ۳۷.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۰

هر که راهی بسوی آن تواند، فریضه‌ای است از جانب خدا.

پس ابراهیم بر ابو قبیس بالا رفت و به بلندترین آوازش این ندا کرد و خدا صدای او را کشانید که شنواید اهل مشرق زمین و مغرب را و هر که در ما بین اینها هست از جمیع آنچه خدا مقرر گردانیده بود در صلبهای مردان از نطفه ها، و آنچه مقدر فرموده بود در رحمهای زنان تا روز قیامت، پس در آن وقت حج بر همه خلایق واجب شد، و تلبیه که حاجیان در ایام حج می‌گویند جواب ندای ابراهیم است که به حج کرد از جانب خدا «۱».

و به سند حسن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: اصل کبوتران حرم باقیمانده کبوتری چنداند که اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام داشت «۲».

و در حدیث معتبر دیگر فرمود: حجر، خانه اسماعیل است و قبر هاجر و اسماعیل در آنجاست «۳».

و در حدیث صحیح فرمود: حجر داخل کعبه نیست و لیکن اسماعیل چون مادرش را در آنجا دفن کرد دیواری بر دور آن کشید که قبر مادرش پامال نشود، و در آن قبرهای پیغمبران است «۴».

و در حدیث معتبر دیگر فرمود: در حجر مدفون شده‌اند نزدیک رکن سوم، دخترهای باکره اسماعیل «۵».

و در حدیث حسن فرمود که: آیات بینات که خدا در قرآن فرموده است که در مکه است: مقام ابراهیم است که بر روی سنگ ایستاد و پایش در آن فرو رفت و اثر قدمش تا حال مانده است، و حجر الاسود، و خانه اسماعیل علیه السلام «۶».

(۱). تفسیر عیاشی ۲ / ۲۳۲.

(۲). کافی ۵۴۶ / ۶

(۳). کافی ۲۱۰ / ۴

(۴). کافی ۲۱۰ / ۴

(۵). کافی ۲۱۰ / ۴

(۶). کافی ۲۲۳ / ۴

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۱

مؤلف گوید: بعضی از قصص ابراهیم و اسماعیل و اسحاق علیهم السّلام در باب قصه لوط علیه السّلام مذکور خواهد شد ان شاء الله.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۲

فصل ششم در بیان مأمور شدن ابراهیم علیه السّلام به ذبح فرزندش

به سند حسن بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که: جبرئیل نزد زوال شمس روز هشتم ذیحجه به نزد حضرت ابراهیم علیه السّلام آمد و گفت: ای ابراهیم! سیراب شو، یعنی آب تهیه کن برای خود و اهل خود، و در آن وقت میان مکه و عرفات آب نبود، پس ابراهیم علیه السّلام را برد به منی و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در آنجا کرد، و چون آفتاب طالع شد روانه عرفات شد و در مروه فرود آمد، و چون زوال شمس شد غسل کرد و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه بجا آورد و نماز کرد در جای آن مسجدی که در عرفات است، پس او را برد و در محلّ وقوف بازداشت و گفت:

ای ابراهیم! اعتراف کن به گناه خود و مناسک حجّ خود را بشناس، و حضرت ابراهیم را در آنجا بازداشت تا آفتاب غروب کرد، پس او را گفت: بار کن و نزدیک شو بسوی مشعر الحرام، پس به مشعر الحرام آمد و نماز شام و خفتن را به یک اذان و دو اقامه بجا آورد و شب را در آنجا ماند تا نماز صبح را بجا آورد، پس موقف را به او نمود و آورد او را به منی و امر کرد او را که جمره عقبه را سنگ بزند، و نزد آن جمره شیطان از برای او ظاهر شد پس امر کرد او را به ذبح، و حضرت ابراهیم علیه

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

السَّلام چون به مشعر الحرام رسید شب در آنجا خوابید شاد و خوش حال، پس در خواب دید که پسر خود را ذبح و قربانی کند، و والده طفل را هم با خود آورده بود به حج.

چون به منی رسیدند، خود با اهلش رمی جمره کردند، پس ساره را گفت که: تو برو به

حياة القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۳

زیارت کعبه، و پسر خود را نزد خود نگاه داشت و او را برد تا موضع جمره وسطی، در آنجا با فرزند خود مشورت کرد چنانچه حق تعالی در قرآن یاد کرده است **يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى** «۱» «ای فرزند عزیز من! بدرستی که من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کردم، پس نظر کن و تفکر نما که چه می‌بینی و چه مصلحت می‌دانی؟».

آن فرزند سعادت‌مند گفت: «ای پدر من! بکن آنچه به آن مأمور شده ای، بزودی مرا خواهی یافت اگر خدا خواهد مرا از صبر کنندگان» «۲»، و هر دو امر خدا را تسلیم کردند، ناگاه شیطان به صورت مرد پیری آمد و گفت: ای ابراهیم! چه می‌خواهی از این پسر؟

گفت: می‌خواهم او را ذبح کنم.

گفت: سبحان الله! می‌کشی پسری را که در یک چشم زدن معصیت خدا نکرده است!

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: خدا مرا به این امر فرموده است.

گفت: پروردگار تو نهی می‌کند تو را از این کار، آن که تو را امر به این کار کرده است شیطان است.

حضرت ابراهیم فرمود: وای بر تو! آن کس که مرا به این مرتبه رسانیده است او مرا امر کرده است و به همان سروشی که همیشه به گوش من می‌رسیده است این را شنیده‌ام و در این شکّی ندارم.

گفت: نه و الله تو را امر به این کار نکرده است مگر شیطان.

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: و الله دیگر با تو سخن نمی‌گویم. و عزم کرد که فرزندش را ذبح کند.

شیطان گفت: ای ابراهیم! تو پیشوای خلقی و مردم پیروی تو می کنند، و اگر تو این کار را بکنی بعد از این مردم فرزندان خود را بکشند.

(۱). سوره صافات: ۱۰۲.

(۲). سوره صافات: ۱۰۲.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۴

حضرت ابراهیم جواب او نگفت و رو به پسر آورد و با او مشورت نمود در ذبح کردن او، چون هر دو منقاد امر خدا شدند پسر گفت: ای پدر! روی مرا بیوشان و دست و پای مرا محکم ببند.

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ای فرزند! با کشتن، دست و پایت را ببندم؟ این هر دو را و الله که برای تو جمع نخواهم کرد، پس جل درازگوش را پهن کرد و فرزند را روی آن خوابانید و کارد را بر حلق او گذاشت و سر خود را بسوی آسمان بلند کرد و کارد را به قوت تمام کشید؛ جبرئیل پیش از کشیدن، کارد را گردانید و پشت کارد را به جانب حلق طفل کرد، چون حضرت ابراهیم علیه السلام نظر کرد کارد را برگشته دید، پس کارد را گردانید و دمش را به حلق طفل گذاشت و کشید، باز جبرئیل کارد را گردانید، تا چندین مرتبه چنین شد، پس جبرئیل گوسفند را از جانب کوه «ثبیر» کشید و فرزند را از زیر دست حضرت ابراهیم کشید و گوسفند را به جای او خوابانید و ندا به ابراهیم علیه السلام رسید از جانب چپ مسجد خیف که: «ای ابراهیم! خواب خود را درست کردی، ما چنین جزا می دهیم نیکوکاران را، بدرستی که این ابتلا و امتحانی بود هویدا»
«۱».

در این حال شیطان لعین خود را به مادر طفل رسانید در وقتی که نظرش به کعبه افتاده بود در میان وادی و گفت: کیست این مرد پیری که من او را دیدم؟

گفت: شوهر من است.

گفت: کیست آن غلامی که همراه او دیدم؟

گفت: او پسر من است.

گفت: دیدم که آن مرد پیر آن پسر را خوابانیده بود و کارد گرفته بود که او را بکشد.

گفت: دروغ می گوئی، ابراهیم رحیم ترین مردم است، چگونه پسر خود را می کشد؟! گفت: به حق پروردگار آسمان و زمین و پروردگار این خانه که دیدم او را خوابانیده بود و کارد گرفته بود و اراده ذبح او را داشت.

(۱). سوره صافات: ۱۰۴-۱۰۶.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۵

گفت: چرا؟

شیطان گفت: گمان می کرد که پروردگارش او را به این امر کرده است.

ساره گفت: سزاوار است او را که اطاعت کند پروردگارش را. پس در دلش افتاد که حضرت ابراهیم در باب فرزندش به امری مأمور شده است، پس چون از مناسککش فارغ شد در وادی رو به منی دوید و دست بر سر گذاشته بود و می گفت: خداوندا! مرا مؤاخذه مکن به آنچه کردم به مادر اسماعیل.

پس چون ساره به حضرت ابراهیم علیه السلام رسید و خبر فرزند را شنید و اثر خراشیدن کارد را در گلوی او دید بترسید و بیمار شد و به همان مرض به عالم بقا ارتحال کرد.

راوی پرسید که: در کجا خواست که او را ذبح کند؟

گفت: نزد جمره وسطی، و گوسفند نازل شد بر کوهی که در جانب راست مسجد منی است، و از آسمان نازل شد و در سیاهی می خورد و در سیاهی راه می رفت و در سیاهی می چرید و در سیاهی سرگین می انداخت، یعنی در علفزار.

پرسید: چه رنگ داشت؟

فرمود: سیاه و سفید و فراخ چشم و شاخ بزرگ بود «۱».

مؤلف گوید: این حدیث دلالت می کند بر آنکه فرزندی که حضرت ابراهیم او را خواست ذبح کند و خدا قصه او را در قرآن ذکر فرموده است، اسحاق بوده است، و در این باب خلاف عظیمی میان علمای خاصه و عامه هست، و یهود و نصاری ظاهرا

اتفاق دارند بر آنکه او اسحاق بوده است، و احادیث شیعه از هر دو طرف وارد شده است و اشهر میان علمای شیعه آن است که ذبیح اسماعیل بوده است، و اکثر روایات شیعه بر این دلالت دارد، و ظاهر آیه کریمه نیز این است چنانچه در ضمن اخبار معلوم خواهد شد، و اگر اجماع نباشد بر آنکه ذبیح یکی بوده است ممکن است جمع کردن میان اخبار به آنکه هر دو واقع شده باشد، و محتمل است ذبیح بودن اسحاق محمول بر تقیه بوده باشد به آنکه

(۱). تفسیر قمی ۲/ ۲۲۴؛ مجمع البیان ۴/ ۴۵۴.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۶

ذبیح بودن او در آن عصر میان علمای مخالفین اشهر بوده باشد، و اتفاق اهل کتاب معتبر نیست بلکه بعضی نقل کرده اند که عمر بن عبد العزیز یکی از علمای یهود را طلبید و از او پرسید، او گفت: علمای اهل کتاب می دانند که ذبیح اسماعیل است و از روی حسد انکار می کنند، زیرا که اسحاق جد ایشان است و اسماعیل جد عرب است، و می خواهند که این فضیلت برای جد ایشان باشد نه جد شما «۱».

و به سند موثق منقول است که: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند از معنی قول حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: من فرزند دو ذبیح، فرمود: یعنی اسماعیل پسر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و عبد الله فرزند عبد المطلب.

اما اسماعیل پس آن غلام حلیم است که خدا بشارت داد به او ابراهیم علیه السلام را، پس چون آن فرزند چنان شد که با پدر راه می رفت گفت: ای فرزند! در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، پس نظر کن چه می بینی و چه مصلحت می دانی؟

گفت: ای پدر! بکن آنچه به آن مأمور شده ای. و نگفت که بکن آنچه دیده ای، عن قریب خواهی یافت مرا ان شاء الله از صابران.

پس چون عزم کرد بر ذبحش فدا داد خدا او را به ذبیح عظیم، به گوسفندی سیاه و سفید که می خورد در سیاهی و می آشامید در سیاهی و نظر می کرد در سیاهی و راه می رفت در سیاهی و بول می کرد در سیاهی و پشکل می افکند در سیاهی، و قبل از آن چهل سال در باغهای بهشت می چرید و از رحم مادر بدر نیامده بود بلکه حق تعالی به او فرمود: باش، پس بهم رسید برای

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

آنکه فدای اسماعیل گرداند، پس هر قربانی که در منی کشته می شود تا روز قیامت فدای اسماعیل است. پس احد ذبیحین این است «۲».

مؤلف گوید: قصه ذبیح دیگر که عبد الله است در کتاب احوال حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

(۱). مجمع البیان ۴/ ۴۵۳؛ تاریخ طبری ۱/ ۱۶۲؛ الانس الجلیل ۱/ ۴۰.

(۲). عیون الخبار الرضا ۱/ ۲۱۰؛ خصال ۵۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۷

و شیخ محمد بن بابویه رحمه الله بعد از ایراد این حدیث گفته است که: روایات مختلف است در ذبیح، بعضی از آنها وارد شده است که اسماعیل است و بعضی وارد شده است که اسحاق است، و نمی توان رد کرد اخبار را هرگاه صحیح باشد طرق آنها، و ذبیح اسماعیل بوده است و لیکن چون اسحاق متولد شد بعد از او آرزو کرد که کاش پدرش به ذبح او مأمور شده بود و او صبر می کرد برای امر خدا و تسلیم و انقیاد می کرد چنانچه برادرش صبر کرد و منقاد شد پس به درجه او می رسید در ثواب. چون خدا از دلش دانست که او در این آرزو صادق است او را در میان ملائکه ذبیح نامید برای آنکه آرزوی ذبح می کرد، و این مضمون به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است و حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: من پسر دو ذبیحم مؤید این معنی است، زیرا که عم را پدر می گویند و در قرآن نیز وارد شده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عم والد است، پس بر این وجه سخن آن حضرت درست می شود که فرزند دو ذبیح است که اسماعیل و اسحاق باشند که یکی ذبیح حقیقی و والد حقیقی است و یکی ذبیح مجازی است و والد مجازی.

و از برای ذبح عظیم وجه دیگر هست که روایت شده است از فضل بن شاذان که گفت:

شنیدم حضرت امام رضا علیه السلام می فرمود: چون خدا امر فرمود ابراهیم را که ذبح نماید به جای اسماعیل گوسفندی را که بر او نازل ساخت، آرزو کرد آن حضرت که کاش فرزند خود اسماعیل را به دست خود قربانی می کرد و مأمور نمی شد که به جای او گوسفند بکشد تا به دلش برمی گردید آنچه برمی گردد به دل پدری که عزیزترین فرزندانش را به دست خود بکشد، پس مستحق می شد به این ذبح کردن درجات اهل ثواب را بر مصیبتها.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

پس خدا وحی فرمود بسوی او که: ای ابراهیم! کیست محبوبترین خلق من بسوی تو؟

عرض کرد: پروردگارا! خلق نکرده ای خلقی را که محبوبتر باشد بسوی من از حبیب تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم.

پس خدا وحی کرد بسوی او که: او محبوبتر است بسوی تو یا جان تو؟

عرض کرد: بلکه او محبوبتر است بسوی من از جان من.

فرمود: فرزندان او بسوی تو محبوبترند یا فرزندان تو؟

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۸

گفت: بلکه فرزندان او.

حق تعالی فرمود: پس مذبح گردیدن و کشته شدن فرزند او بر دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می آورد یا ذبح فرزند تو به دست تو در طاعت من؟

عرض کرد: خداوندا! بلکه ذبح فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر به درد می آورد.

پس خدا وحی فرمود که: ای ابراهیم! بدرستی که طایفه ای که دعوی کنند که از امت محمدند، حسین فرزند او را بعد از او به ظلم و عدوان خواهند کشت چنانچه گوسفند را می کشند و به سبب این مستوجب غضب من خواهند شد.

پس از استماع این قصه جانشوز به جزع آمد ابراهیم و دلش به درد آمد و گریان شد، پس حق تعالی به او وحی فرمود: ای ابراهیم! فدا کردم جزع تو را بر پسر اسماعیل اگر او را به دست خود ذبح می کردی به جزعی که کردی بر حسین علیه السلام و شهید شدن او، و واجب کردم برای تو بلندترین درجات اهل ثواب را بر مصیبت های ایشان.

و این است معنی قول خدا که: «فدا دادیم او را به ذبح بزرگ» «۱». تمام شد اینجا آنچه از ابن بابویه نقل کردیم «۲».

و در احادیث معتبره گذشت که گوسفند ابراهیم از آن چیزهاست که خدا خلق کرده است بی آنکه از رحم مادر بیرون آید «۳».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و در حدیث موثق منقول است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند: ذبیح، اسماعیل بود یا اسحاق؟

فرمود: اسماعیل بود، مگر نشنیده‌ای قول حق تعالی در سوره صافات بعد از بشارت اسماعیل و قصه ذبح فرموده است: «بشارت دادیم او را به اسحاق» «۴»، پس چون تواند

(۱). سوره صافات: ۱۰۷.

(۲). خصال ۵۷.

(۳). خصال ۳۵۳؛ تفسیر قمی ۲/ ۲۷۱.

(۴). سوره صافات: ۱۱۲.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۰۹

بود که ذبیح، اسحاق باشد «۱»؟!

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: ذبیح، اسماعیل است «۲».

و به سند موثق منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: سپرز چرا حرام شده است در میان اجزای حیوانی که ذبح می‌کنند؟

فرمود: چون گوسفند را فرود آوردند بر ابراهیم از کوه ثبیر - و آن کوهی است در مکه - که آن را به فدای فرزند خود ذبح کند، شیطان آمد و به ابراهیم گفت: نصیب مرا بده از این گوسفند.

فرمود: تو را چه نصیب در آن هست و آن قربانی پروردگار من است و فدای فرزند من است؟!

پس خدا وحی نمود به او که: او را در این گوسفند نصیبی است و نصیب او سپرز است زیرا که محل جمع شدن خون است، و حرام است خصیه‌ها زیرا که مجرای نطفه‌اند، پس ابراهیم سپرز و دو خصیه را به او داد «۳».

و به سند صحیح منقول است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید: اسماعیل بزرگتر بود یا اسحاق؟ و کدام یک ذبیح بودند؟

فرمود: اسماعیل بزرگتر بود از اسحاق پنج سال؛ و ذبیح، اسماعیل بود، و مکه منزل اسماعیل بود، و ابراهیم خواست اسماعیل را ذبح کند ایام موسم در منی، و میان بشارت خدا برای ابراهیم به اسماعیل و بشارت او به اسحاق پنج سال فاصله بود، آیا نشنیده‌ای سخن ابراهیم را که گفت رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ «۴» از خدا سؤال کرد که روزی کند او را پسری از صالحان، و حق تعالی در سوره صافات می‌فرماید فَبَشِّرْهُ بِبُغْلَامٍ

(۱). قرب الاسناد ۳۸۹.

(۲). امالی شیخ طوسی ۳۳۸.

(۳). علل الشرایع ۵۶۲.

(۴). سوره صافات: ۱۰۰.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۱۰

حَلِیم «۱» پس بشارت دادیم او را به پسری بردبار، یعنی اسماعیل از هاجر، پس فدا کرد اسماعیل را به گوسفندی بزرگ؛ بعد از ذکر اینها فرمود: «بشارت دادیم او را به اسحاق پیغمبری از صالحان و برکت فرستادیم بر او و بر اسحاق» «۲»، پس ذبیح، اسماعیل بود پیش از بشارت به اسحاق، پس کسی که گمان کند اسحاق بزرگتر است از اسماعیل، و ذبیح اسحاق است تکذیب کرده است به آنچه خدا در قرآن از خبر ایشان فرستاده است «۳».

و به سند صحیح از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: اگر خدا می‌دانست که حیوانی نزد او گرامیتر از گوسفند هست، هرآینه آن را فدای اسماعیل می‌گردانید «۴».

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که: اگر گوشتی طیب‌تر و نیکوتر از گوسفند می‌بود، هرآینه آن را فدای اسماعیل می‌گردانید «۵».

و در حدیث دیگر به جای اسماعیل، اسحاق وارد شده است «۶».

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: یعقوب علیه السلام به عزیز مصر نوشت: ما اهل بیت ابتلا و امتحانیم، پدر ما ابراهیم را امتحان کردند به آتش، و پدر ما اسحاق را امتحان کردند به ذبح «۷».

و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است: ساره به ابراهیم گفت:

پیر شده‌ای، کاش دعا می‌کردی خدا تو را روزی فرماید فرزندی که دیده ما به آن روشن شود، زیرا که خدا تو را خلیل خود گردانیده است و دعای تو را مستجاب می‌کند ان شاء الله.

پس ابراهیم از پروردگارش طلبید که او را پسری دانا روزی فرماید.

خدا وحی فرمود به او که: من می‌بخشم به تو پسری دانا و تو را در باب او امتحان

(۱). سوره صافات: ۱۰۱.

(۲). سوره صافات: ۱۱۲ و ۱۱۳.

(۳). معانی الاخبار ۳۹۱؛ تفسیر برهان ۴ / ۳۰.

(۴). کافی ۶ / ۳۱۰.

(۵). کافی ۶ / ۳۱۰.

(۶). کافی ۶ / ۳۱۰.

(۷). تفسیر عیاشی ۲ / ۱۹۵.

حیاء القلوب، المجلسی، ج ۱، ص: ۴۱۱

می‌کنم به طاعت خود، بعد از بشارت سه سال گذشت، پس بشارت اسماعیل مرتبه دیگر آمد بعد از سه سال «۱».

و در دو حدیث حسن منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که: صاحب ذبح کی بود؟ فرمود: اسماعیل بود
«۲».

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت پرسیدند: میان بشارت ابراهیم به اسماعیل و بشارت به اسحاق چندگاه فاصله بود؟

فرمود: میان این دو بشارت پنج سال فاصله بود، حق تعالی می فرماید **فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ** «۳» یعنی اسماعیل، و این اول بشارتی بود که خدا به ابراهیم داد در باب فرزند؛ و چون متولد شد برای ابراهیم اسحاق از ساره و اسحاق سه ساله شد، روزی اسحاق در دامن ابراهیم علیه السلام نشسته بود اسماعیل آمد و اسحاق را دور کرد و در جای او نشست، چون ساره این حال را مشاهده کرد گفت: ای ابراهیم! فرزند هاجر فرزند مرا از دامن تو دور می کند و خود به جای او می نشیند؟! نه و الله نمی باید که دیگر هاجر و پسرش با من در یک شهر باشند، ایشان را از من دور کن، و ابراهیم علیه السلام ساره را بسیار عزیز و گرامی می داشت و حقش را رعایت می کرد، زیرا که او از فرزندان پیغمبران بود و دختر خاله او بود.

پس این امر بر آن حضرت بسیار دشوار آمد و غمگین شد از مفارقت اسماعیل، چون شب شد ملکی از جانب خدا به خواب او آمد و به او نمود کشتن پسرش اسماعیل را در موسم مکه، پس صبح کرد ابراهیم بسیار غمگین به سبب آن خوابی که دیده بود.

چون در این سال موسم حج در آمد، ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل را در ماه ذیحجه از زمین شام برداشت و به مکه برد که اسماعیل را در موسم حج ذبح کند، پس اول ابتدا کرد و پی های خانه را بلند نمود و به قصد حج متوجه منی شد، و چون اعمال منی را بجا آورد و

(۱). تفسیر عیاشی ۲ / ۲۴۴.

(۲). تفسیر قمی ۲ / ۲۲۶.

(۳). سوره صافات: ۱۰۱.

برگشت با اسماعیل به مکه و طواف کعبه کردند هفت شوط پس متوجه سعی میان صفا و مروه شدند، و چون به محلّ سعی رسیدند ابراهیم به اسماعیل گفت: ای فرزند! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کردم در موسم این سال پس چه مصلحت می بینی؟

گفت: ای پدر! بکن آنچه به آن مأمور شده‌ای.

چون از سعی فارغ شدند، ابراهیم اسماعیل را برد به منی، و این در روز نحر بود، و چون به جمره میان رسیدند او را به پهلوی چپ خوابانید و کارد را گرفت که او را بکشد، پس ندا به او رسید: ای ابراهیم! خواب خود را راست کردی و به فرموده من عمل نمودی.

و فدا کرد اسماعیل را به گوسفندی بزرگ و گوشتش را تصدّق نمود بر مسکینان «۱».

و از حضرت امام رضا علیه السّلام پرسیدند: چرا منی را منی نامیدند؟

فرمود: برای آنکه جبرئیل در آنجا گفت به ابراهیم که: آرزو کن و از خدا بطلب آنچه خواهی.

پس او در خاطر خود تمنا و آرزوی آن کرد که خدا به جای پسرش اسماعیل گوسفندی قرار فرماید که او را ذبح نماید به فدای اسماعیل، و خدا آرزوی او را داد «۲».

مؤلف گوید: احادیثی که دلالت کند بر آنکه ذبیح، اسماعیل است بسیار است و در این کتاب به همین اکتفا نمودیم، و بسیاری از قصص ابراهیم علیه السّلام در قصه لوط علیه السّلام بیان خواهد شد ان شاء الله.

(۱). مجمع البیان ۴ / ۴۵۵.

(۲). علل الشرایع ۴۳۵.